

شجره الامجاد فی تاریخ میر عماد

جنبش میر عماد در مازندران

سید حسین بناقتی

تصحیح و تحشیه: فریده یوسفی

SHAJARATOL AMJAD FI TARIKHE MIR EMAD



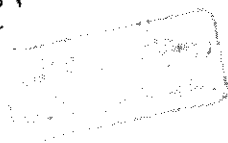
انتشارات شلغین

I.S.B.N.: 964-8724-00-8

قیمت: ۹۰۰ تومان

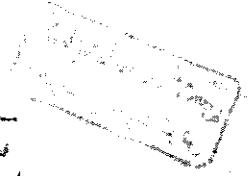
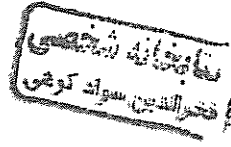
شجره الامجاد فی تاریخ میر عماد

SHAJARATOL AMJAD FI TARIKHE MIR EMAD



به نام خداوند جان و خرد

تبرستان
www.tabarestan.info



تبرستان
www.tabarestan.info

شجرة الأجداد في تاريخ

میر عماد

«جنبش میر عماد در مازندران»

سید حسین بناقتی

تصحیح و تحشیه:

فریده یوسفی زیرایی

انتشارات شلفین

۱۳۸۴

شجرة الأجداد في تاريخ ميرعماد

سيد حسين بناقتی

انتشارات شلفین

به کوشش: فریده یوسفی زیرابی

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

نوبت و سال چاپ: نخست - ۱۳۸۴

طرح جلد: سمیه فلاح

شابک: ۸-۰۰-۸۷۲۴-۹۶۴

چاپ و صحافی: صنعت چاپ

بناقتی، سید حسین ۱۲۹۶-۱۳۳۰

شجرة الأجداد في تاريخ ميرعماد/ به کوشش/ فریده یوسفی زیرابی. - ساری: نشر شلفین،

۱۳۸۴

۸۰ ص.:

کتابنامه: به صورت زیرنویس

I.S.B.N.:964-8724-00-8

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).

۱. ایران - تاریخ - مغولان و ایلخانان ۲. ایران - تاریخ - متون قدیمی تا قرن ۱۴. الف.

عنوان:

۹۵۵ / ۰۶۲۱

DSR ۹۶۸ / ی ۵ ش ۴

تلفکس ۲۲۷۶۹۰۰ - ۰۱۵۱

ص.پ ۱۱۹۴ - ۴۸۱۷۵

E:INFO@SHELFIN.COM

WWW.SHELFIN.COM

مقدمه مؤلف

آشنایی با مؤلف

سیاس‌گذاری

- تاریخ ابوالقاسم الأشج و اعقاب او تا میرعمادالدین..... ۱۱
- نقابت ۱۷
- حدود هزارجریب و فریم و آسران رستاق ۲۰
- کنیه و القاب ۲۸
- اوضاع حکام مازندران و جرجان و استرآباد ۳۱
- تاریخ احوال و نسب و قیام میرعمادالدین موسوی در
هزارجریب مازندران ۳۶
- لشکر کشیدن میرعمادالدین به آسران رستاق و فرار ملک
محمود و لاش ۴۱
- ملاقات میرعمادالدین با امیر تیمور گورکانی ۴۶
- وفات و مدفن و طریقه و اولاد سیدعمادالدین هزارجریبی ۴۹
- اولاد میرعمادالدین ۵۱
- تاریخ ملک عزالدین سیدحسن پسر سید عمادالدین ۵۳
- اولاد امیر سید عزالدین حسن ابن میر عمادالدین ۵۸
- توضیحات لازمه در نسب‌نامه‌های سادات میرعمادی ۶۵
- خاتمه ۶۸
- کتاب‌های موجود در زمان تالیف شجره‌الاجاد ۶۹

مقدمه مؤلف

هر مؤلف و مصنف پس از اختتام تألیف و تصنیف، تأسف می‌نماید چرا مطالب و نکات لازمه‌ی مناسب ذکر نکردم و نگنجانیدم و تألیف و تصنیف خود را ناقص نمودم یا مسائل بی‌مورد و مهمل و عبارات غیر مناسب را ذکر کردم که باعث تنقید قارئین گردد. تأسف، اذعان عجز و خطاست. تعالی‌الله عن ذلک علوا کبیرا. این ناچیز اعتراف دارد به جهل و خطای نامحدود خود. از خوانندگان گرامی، [به خاطر] خطایای در عبارات و مطالب نامناسب و غلطات و لغزات تألیف، عفو و اغماض می‌طلبم. ۱. اصلاحات و تصحیح غلطات را موکول نمودم به وجدان پاک قارئین محترم. غرض از این تألیف، بیان سرگذشت شخصی است که در قرن هفتم هجری در یک قسمت از کوهستان جنوب شرقی مازندران طلوع نمود و تشکیل عائله داده، قریب به یکصدسال به استقلال، آمریت و اقتدار و سلطه داشته و نژادش در مازندران و بین‌النهرین و غیره از بزرگان، اعیان، علماء، فقها و مجتهدین هستند و از پنجاه هزار نفوس متجاوزند. آن شخص، میرعمادالدین سیدمحمود موسوی هزارجریبی مازندرانی است. در سال هفتصد و هفتاد هجری طلوع نمود، قریب به یکصد سال، او و اولادش در قسمت کوهستان جنوب شرقی مازندران حکفرما بودند و این مجموعه‌ی تاریخی را نیز حائز است و در طی بیان عائله و آباء میرعمادالدین به نکات تاریخی مفید اشاره می‌شود، نامیدم این مجموعه را به شجره‌الأمجاد فی آباء و اولاد میر عماد. از خداوند متعال کریم توفیق استعانت را مسألت می‌نمایم. به حمد و آله الطاهرین و لعنة‌الله علی اعدائهم....

پوش کز به خطایی رسی و طعنه مزین

که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود

بسم الله الرحمن الرحيم
توطئه

هر طرف مصنف پس از ختم تالیف و تصنیف تالیف میاید چه اصطلاحات و کلمات لازم است
و ذکر نمود و نگینی نیم و تالیف و تصنیف خود را ناقص نمودم یا بل برود و چه عبارات غیر مناسب
و ذکر کردم که باعث تنقیح قارئین گردد تالیف از عانی بخیر و خطی است تالیف به شرح ذیل علما کبار
این چنین اعتراض دارد و چه و خطی نامعلوم و لا محذور خود از خواننده گانی کرام از خطی یا بر عبارت
وسطی نامناسب غلطی و لغزات تالیف غفور و اعراض میطلبم اصلاحات تصحیحات را که
نمودم بر وجهی پاک تارین محرم غرضم از این تالیف بیان دیگر گذشت شکر است که در قریب انهم بخیر
در کیفیت ذکر استانی خیر و شرفی مازندران طلوع نمود و تشعیر عاقله داده قریب بیکصد سال است
آری و واقعه در وسطه و شسته و شراوش در مازندران دین الهی و غیره از بزرگان و اعیان

و علمای و فقهای و مجتهدین استند و از پنجاه هزار نفوس تبار و زندان شخص میرزا محمد تقی الدین سید محمد و سر
برادر میرزا محمد و زندان است در اقصیه و بغیر هجر طریح خود قریب بیکصد سال او و اولادش در
کوهستان خیر و شرفی مازندران حکمرا بود و در این مجموعه جنبه تاریخی را نیز هرگز نبوده و خطی
و آباد میرزا محمد الدین نجابت تاریخی معیاریه میزد و نامیم این مجموعه را بشجره الامجاد
در آباد اولاد و میرزا و زندان و مثالی کریم قرین و استانت است بنام محمد و آله اطهار
و لغت الله علی اعدائهم و فی لیفهم و بعض حقوقهم من الان الی الیم الدین

به پوشش که خطی در رسم و طبعه مزن که هیچ نفس شریفه از خطی نبرد

معرفی مؤلف

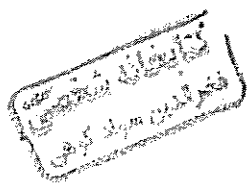


مرحوم حجة الاسلام و المسلمين سيد حسين
بنافقي طاب ثراه به سال ۱۲۹۶ هجری قمری
برابر با ۱۲۵۸ هجری شمسی در يك خانواده
روحانی در كربلا متولد شد.

پدرش مرحوم حجة الاسلام آقا
سیدرضا طاب ثراه از شاگردان مرحوم
سيد حسين ترك و اخوند ملا آقا لطف...!

مازندرانی و آیتا... مرحوم آقا شيخ زين العابدين حائری مازندرانی بوده
و به سال ۱۳۱۶ هجری قمری (۱۲۷۷ هجری شمسی) بدرود حیات
گفت.

مرحوم آقا سيد حسين بنافقي مدت ۷ سال در كربلا به تحصیل صرف
و نحو، معانی و بیان نزد مرحوم آقا سيد عبد... کشمیری و آقا شيخ
غلامحسين قزوینی مشغول بوده و سپس به نجف اشرف عزیت و سطح
فقه و اصول را خدمت آقا شيخ احمد شیرازی و آقا میرزا محمد علی رشتی
و خارج فقه و اصول را خدمت مرحوم شيخ شریعت اصفهانی و مرحوم
آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و حکمت را خدمت آقا شيخ باقر شیرازی
و طب یونانی را خدمت آقا میرزا محمد صادق حکیم و هیئت را خدمت
آقا شيخ عبد الصمد نیشابوری فرا گرفت.



در سال ۱۳۲۹ هجری قمری (۱۲۹۷ هجری شمسی) به ایران مراجعت و در ساری اقامت نموده و به سال ۱۳۳۰ هجری شمسی وفات یافت. پیکرش در پیش‌خوان امامزاده یحیی ساری به خاک سپرده شد.

آثار به‌جا مانده از او:

- ۱- شجرة الامجاد فی تاریخ میرعماد فارسی
- ۲- فسادالناس و الناموس فی سلطنت و تکلم الجاموس فارسی
- ۳- الرجال شیعه عربی
- ۴- اربعین الاحادیث عربی
- ۵- اسامی و زمان الحاق شهدای کربلا به حضرت سیدالشهدا(ع) فارسی
- ۶- کذابیت فرقه‌ی بهاییه فارسی
- ۷- اسامی زنان حضرت رسول اکرم(ص) عربی

با یاد نیک از

مرحوم سید حسین بنافتی

و سپاس از

جناب آقای سید مهدی بنافتی که در نگاهداشت این میراث
کوششی ارزنده کرده‌اند.

- نویسنده و پژوهشگر اندیشمند جناب آقای اسدالله
عمادی که بی سعه‌ی صدر ایشان دستیابی به این نسخه
خطی و تصحیح آن ممکن نبود.

- همسر

که با کوشش و همراهی او این کار به سامان شد.

فریده یوسفی زیرابی

تاریخ ابوالقاسم قاسم الأشج و اعقاب او تا

میر عمادالدین

به اتفاق [نظر] علماء نسب قاسم الأشج بن ابراهیم العسکری،
نقیب طبرستان،^۱ بلکه جرجان^۲ بوده و سادات موسوی استرآباد
^۳ و هزارجریب مازندران^۴ و سادات رفیعی نجف از اعقاب و نژاد
قاسم الأشج هستند. تاریخ ولادت و وفات قاسم معلوم نیست.
مدفن [او] در مازندران و استرآباد [است]. [درمورد] اولاد
قاسم الأشج، مورخین یک پسر از او می‌نویسند، محمد نام.

۱- طبرستان در اصل (تپورستان) بود. برای ریشه‌یابی نام‌های مازندران و تبرستان، رجوع شود به مقاله‌ی «ریشه‌یابی نام‌های مازندران، تبرستان و پتسخوارگر» نوشته‌ی اسدالله عمادی، مجله‌ی ره‌آورد گیل، سال نخست، شماره‌ی یکم، ۱۳۸۲ نویسنده‌ی مقاله، تپورستان را به معنی تپه‌ها و دامنه‌های بهم پیوسته و مازندران را به معنی دروازه‌ی کوه‌های پرچین و شکن آورده است.

۲- جرجان: عربی شده‌ی گرگان، شهری تاریخی در کنار گنبدکاووس کنونی.

۳- استرآباد: گرگان کنونی

۴- رک. پی‌نوشت ۱

یا اولاد منحصر بود به محمد، یا از اولاد دیگر عقب نداشت. سید جلیل محمد ابن مغیه در سبکة الذهب^۱ و سید ضامن بن شدقم^۲ در تحفة الأزهار و شیخ محمد ابن امین البغدادی در سبائک الذهب^۳ و سید عبدالمجید میقانی^۴ در تاریخ میر عمادالدین و کتاب نسب مشجر در تمام نسبنامه ها، سادات هزار جریب متفق می باشند، در نقابت قاسم الأشج در طبرستان. سکونت او را، کسی متعرض نیست، مگر کتاب نسب مشجر می نویسد: ابوالقاسم الأشج نقیب الطبرستان الساکن به جرجان و اعقابہ من المحمد تکنون فی طبرستان و نجف و من علی و رضا و کیا کی تکنون و به جرجان. ابن شدقم می گوید: ثم محمد خلف ثلثة بنین ابی علی القاسم و محمد و هرون اما ابوعلی القاسم خلف علی ثم علی خلف ثلثة بنین محمد و رضا و کیا کی. کتاب نسب مشجر برای علی چهارپسر می نویسد. محمد، علی، رضا و کیا کی. کتب انساب: از اولاد، علی، محمد، رضا و کیا کی تجاوز نکردند، مگر سید عبدالمجید میقانی دو مطلب ذکر می کند: یکی آنکه پسر قاسم الاشج و اولاد او از مازندران رفته به حجاز. ثانیاً آمدند به مازندران و این سخن

۱ و ۲- نسخه های خطی، تألیف سید محمد بن مغیة الحسن و الشیخ محمد بن امین البغدادی

۳- ابن شدقم: ضامن ابن شدقم بن علی بن حسن نقیب مدنی، نسب شناس و ادیب شیعی. وی را از شاگردان شیخ بهایی دانسته اند.

۴- سید عبدالمجید میقانی: مؤلف نسخه ی خطی تاریخ میرعماد و عائله ی سمنان.

مدرک ندارد. برای آنکه اولاد ابراهیم عسکری از حجاز هجرت کردند آمدند ایران و در قم و ساوه و آبه^۱ و شیراز و مازندران توطن نمودند.

در قم و شیراز و ساوه و ابرقو و مازندران و بلدان دیگر نقابت و ریاست داشتند.

مطلب دیگر آنکه میرسید قاسم الأشج از مازندران رفت به مدینه. اولادش تا سید برهان الدین حسن (هفتمین یا هشتمین عقب سید قاسم) در مدینه بودند.

پسرسید برهان الدین حسن، سید شمس الدین حسین، از مدینه رفت به مصر و از مصر به مازندران و اولاد سید شمس الدین حسین تا سید تاج الدین محمد (دوازدهمین یا سیزدهمین عقب سید قاسم) در طبرستان در حمایت آل باوند^۲ بودند. سید تاج الدین محمد از طبرستان رفت به قم نزد بنی اعمام خود بماند.

پسرش سید شریف الدین علی برای خواستن دختر از بنی اعمام جهت تزویج و نپذیرفتن بنی اعمام از قم رفت به کوه رز توابع قم. در آنجا وفات کرد.

۱- آبه (آوه): دهی جزو بخش جعفرآباد شهرستان ساوه در استان مرکزی (معین)

۲- آل باوند: طولانی ترین حکومت را بر طبرستان داشتند. نسب این خاندان به «باو» از نوادگان کیوس فرزند بزرگ قباد اول، پادشاه ساسانی می رسد. زیستگاه و کانون حکومت آن ها بیش تر دودانگه، چهاردانگه و بخش هایی از سوادکوه بود. با کشته شدن اسپهبد حسن فخرالدوله ی باوند (۷۵۰ ق) حکمروایی این خاندان به پایان می رسد.

پسر شرف الدین علی، سیدعزالدین حسن آمد به هزارجریب^۱ مازندران. بزرگان هزارجریب در آن زمان چهارطایفه بودند. اسپهبدان خورشید^۲ و امیران بولا،^۳ سایقان و سلیمانان.^۴ سایقان از نسل و نژاد سایق قزوین بودند.

خواجه رستم غازی^۵ سایق قزوین را به خدمت خود درآورد و ولایت دامغان تا سبزوار را به سایق داد. اولاد سایق در هزار جریب، صاحب ملک و قراء شدند. میقانی از اولاد اجداد سید عزالدین حسن نمی نویسد و نمی گوید، که از سید محمد پسر وجیه الدین علی تا سید عزالدین حسن که نه طبقه یا ده طبقه است، اولاد متعدد داشتند یا منحصر بود، اولاد هریک به یک پسر، بسیار بعید است که نه طبقه یا ده طبقه، اولاد هریک منحصر به فرد باشد. چون غرض میقانی نسب میرعمادالدین بود. متعرض اولاد ایشان نگردید. اما تاریخ سید عزالدین حسن، والد میرعمادالدین روشن نیست، مگرآنکه آل باوند و

۱- هزارجریب: دودانگه و چهاردانگه امروز را دربرمی گرفت

۲- اسپهبدان خورشید: بازماندگان باوندیه و اسپهبد خورشید، آخرین فرمانروا از خاندان دابویه (گاوبارگان) بود.

۳- بولا: روستایی بزرگ و آباد در قلب جنگل انبوه بولا، در جنوب پاجی میانای کنونی. این روستا بعدها به علتی ناشناخته (شاید زلزله) ازبین رفته است.

۴- سلیمانان: باید بازماندگان سلیمان شاه سلجوقی، ولیعهد و برادرزاده‌ی سلطان سنجر باشند که به شاه غازی رستم پناه آورده باشند

۵- خواجه رستم غازی: برای آشنایی با شاه غازی رستم، از پادشاهان قدرتمند آل باوند، به کتاب‌های تاریخ تبرستان ابن اسفندیار، تاریخ مازندران مهجوری و تاریخ تبرستان اردشیر برزگر مراجعه شود.

طوایف بزرگان هزار جریب که سلیمانان و سایقان و امیران و اسپهبدان باشند، فریفته‌ی سیادت و فضل و علم سیدعزالدین حسن^۱ شده، او را در هزارجریب پیشوا نمودند. برحسب تاریخ میقانی، سید حسن عائله‌ی خود را از قم آورد، به هزار جریب. در روحانیت نفوذ و اقتدار داشته و مردم را به مذهب اهل البیت (ع) تعلیم می‌داد. [زمانی که] سید عزالدین حسن دعوت حق را لبیک گفته، فوت نمود، سید عمادالدین صاحب سجاده شد.^۲

آنچه از تاریخ میقانی معلوم می‌شود این است، که پدر سید عمادالدین، سید عزالدین حسن در هزارجریب و فریم ریاست روحانی داشته، آل باوند و بزرگان و اعیان هزارجریب و فریم، سید را محترم و پیشوا دانسته، حمایت و رعایت می‌کردند. محل اقامت سید حسن در کدام نقطه‌ی هزار جریب بود و مدفنش کجاست، متعرض نیست.

اولاد سید عزالدین حسن یا منحصر به سید عمادالدین بود، یا آنکه اولاد متعدد داشت، عقب نداشتند.

کنیه‌ی سید قاسم الأشج را کسی ننوشت، مگر ابن شدقم در تحفة الأزهار و زلال الأنهار که می‌نویسد: ابوالقاسم الأشج.

۱- سیدعزالدین حسن: میرعماد مانند میرقوام به تصوف گرایش داشت. میرقوام الدین، تربیت یافته‌ی سیدعزالدین سوغنه‌ای، مرید شیخ حسن جوری بود.

۲- پیشواشد.

پس برای قاسم لقب ذکر نکردند، مگر در نسب نامه‌های سادات هزار جریب.

در کلیه‌ی نسب نامه‌ها، سید قاسم الأشج را نقیب الطبرستان می‌نویسند. در بعضی، شیخ الطبرستان و در بعضی نقی الدین نوشته است.

مأمون به سبب علم و فضل در علوم ریاضی و فلسفه ی یونانی میل داشت، به تشکیل ادارات. چنانچه بعد از آمدن از خراسان به بغداد، اداره ی جاسوسی و تفتیشی را تشکیل داد. بعد از قیام بنی الحسین در ولایت عهد[ی] علی بن موسی در ظاهر به جهت حفظ حرمت و شرافت عاقله نبی (ص) در باطن برای اطلاع از روحيات بنی علی، تأسیس نقابت نمود.

اول کسی را که این منصب داده شد، محمد بن جعفر الصادق (ع) معروف به محمد دیباج بود که در حجاز قیام کرد تسلیم مأمون شد پس از تسلیم و آوردنش به خراسان، محمد را رئیس الطالبین و نقیب الاشراف نمود. خرده خرده این منصب در دوره ی خلفای عباسی از مناصب مهم با شرافت شد. در هر ایالت و شهر از جانب خلفا و سلطان و ولات نقیب بوده برای بنی علی و بنی هاشم و نقیب از عایدات دولت و بیت المال موجب مهم داشت و وظایف و تکالیف برای نقیب بقرار و معین گردید، که باید نقیب به آن وظایف عمل نماید. و یب باید از عاقله نبوه باشد. انساب سادات را حفظ کند، لدات و متوفیات را در دفتر وارد نماید و جلوگیری کند، از

کات زشت و شرارت و رذالت [رذالت] و کسب و حرفه ی

و مطالبه حقوق شان نماید و حقوق مردم را از ایشان

و مطالبه ی حقوق دینی ایشان از سهم ذوی القربی از حی

ت بنماید و منع کند، از تزویج به غیرکفو. شباهت دارد

و تکالیف نقیب به مدعی العموم.

نقابیت

چون سید قاسم الاشج منصب نقابت در طبرستان داشت، بالاخصار از تأسیس نقابت ووظایف آن را ذکر می‌کنیم. نقابت، کفالت و ضمانت است. نقیب قوم یعنی: کفیل و ضامن و معرف قوم.

در ملت عرب کسی که عارف به امور قوم و امور ناموس قوم بود، او را نقیب می‌گفتند. نبی اکرم (ص) در لیلہ العقبه که دوازده نفر از انصار با حضرتش بیعت کردند، هر یک را نقیب نمود بر طایفه و عشیره خودشان، که اسلام را تلقین نمایند و شرایط اسلام را بیاموزانند.

در دوره‌ی عباسی نقابه یکی از مناصب مهمه گردید، لکن اختصاص داشت نقابت به نقابة الاشراف المسلمین، که اهل بیت النبى (ص) باشد. در اوایل اسلام عائله نبی به جهت قرب عهد بالنبوۃ حرمت ایشان محفوظ بوده به جهت حفظ احترام و شئون افعائله‌ی جلیله، منصب نقابت را تأسیس نمودند و تأسیس آن در عصر مأمون عباسی واقع شد.

فرامین صادره از سلاطین دلالت دارد بر جلالت منصب نقابت و غالباً امارت حجاج و سقایه حج^۱ و دیوان مظالم با نقیب بوده و در فرامین ذکر می نمودند. مورخین در نقابت کتب تألیف کردند. مثل کتاب «شرف المؤبدل آل محمد»^۲ و «صبح الاعشی»^۳ جلد یازدهم و «احکام السلطانیة للماوردی»^۴ و در دوره ی سلطنت آل عثمان منصب نقابت مهم بوده و در تشریفات رسمی از قبیل اعیاد و ایام رسمی، نقیب الاشراف مقدم بوده بر صدر اعظم و رئیس الوزرا و شیخ الاسلام. اخیراً در سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه قاجار در تهران تأسیس [شد] با انقراض سلطنت عثمانی و سلطنت قاجاریه قوانین حسنه ی دوره ی اسلامی منقرض گردید و تبدیل شد به تشکیلات اسلامی به غیر آن.

۱- کسی که به حاجیان آب می داد و یا در زمان جاهلیت، می در اختیار زائران بتها قرار می داد.

۲- نویسنده اش سه پیمانه می دهی پی هم مسلم است به ساقی کنون سقایه ی حج (سعدی)

۳- نویسنده اش شرف الدین احمد است. رک: لباب الالباب، ج ۱، ص ۵۶۰

۴- صبح الاعشی فی کتابه الانشاء، از قلقشندی متولد (۱۴۱۸) که سه جلد آن در آکسفورد و ۱۴ جزء آن در بولاق و دارالکتب مصر به چاپ رسید.

۵- کتابی است از ابوالحسن علی بصری فقیه و ادیب شافعی که در بصره و بغداد به مطالعه مشغول بود. کتاب فوق در باره ی سیاست مدن بر مبنای شریعت است که در مصر به چاپ رسیده است. (المنجد چاپ لبنان)

حدود هزار جریب و فریم و اسران رستاق

کوهستان شرقی جنوبی مازنداران سه قسمت بود. اول، پریم^۱ و آن شهر کوچکی بود با حصار آجری شبیه به قلعه واقع در جلگه ای موسوم به پریم، جنب رودخانه اشک^۲ سمت شرقی شمالی که این مکان فعلا معروف است به شهر دشت^۳ فی الجمله آثار در آن مکان باقی است و آن شهر در ششصد هجری

۱- parim دکتر سید حسن حجازی کناری در «نام های باستانی مازندران» معنی های گوناگونی از این واژه روایت می کند... که این کلمه از دو جزء «پر» و «ویم» به معنی گود و دره تشکیل شده است. پریم مرکز حکومت اسپهبدان تبرستان و یکی از نخستین کانون های تمدن فلات ایران است.

۲- اشک (Asak) رودی که از کنار پاچی- میانا و بخشی از پریم می گذرد.

۳- شهر دشت: تاریخ نویسان، نخستین شهر تبرستان را شهمار یا شهمار در منطقه ی پریم دانستند. عده ای بر این گمانند که شهر مدفون شده ی شهر دشت در کنار روستای «کرچا» همان شهمار یا شهمار است. گروهی دیگر مکان شهمار را شه میرزاد کنونی می دانند.

بوده چنانچه حموی در «مراصد الاطلاع»^۱ شهر فریم را می نویسد: (فی باب الفاء و الراء) فریم بکسر اوله و ثانیه موضع فی جبال دیلم قبل علی مرحله من ساریه و هو مدینه حصنیه) قراء بلوک بنافت جزو فریم بوده و متجاوز از پنجاه قراء داشته که تمام قراء و این ناحیه را فریم می گفتند.

عصر حاضر با نبودن آثاری از شهر فریم، تمام قراء بلوک فریم و بلوک بنافت را فریم می گویند. مانند ری که اسم شهر مخصوص بود، لکن تمام نواحی و اطراف را نیز ری می نامند. حال که از ری اثری نیست، تمام آبادی و نواحی را ری اطلاق می کنند. از این قبیل نظائر زیاد است. شهر طوس که اسم شهر مخصوص بود. آنگاه اسم طوس، علی السبیل التجوز والاتساع^۲ بر کلیه ی این قطعه و رساتیق و مزارع و مراتع اطلاق رفت. درکوهستان شرقی و نواحی مازندران، فریم ناحیه ای حاصلخیز و با ثروت بوده. حکومت این ناحیه با اسپهبد بود و او را اسپهبد خورشید می نامیدند. اسپهبد را ملک جبال می گفتند. ملاک و اعیان این ناحیه اسپهبدان و امیران بولا بودند. حدود شمال و غرب آن، دشت مازندران و سوادکوه

۱- یاقوت حموی: ادیب و جغرافی دان بزرگ قرن هفتم. آثار برجسته ی او معجم البلدان و معجم الادبا است. صفی الدین ابن عبدالحق، معجم البلدان را خلاصه کرد و آن را مراصد الاطلاع نامید. (معین)

۲- برسیل گشاده نگری و دید همه جانبه داشتن و اطلاق جزء بر کل.

بوده و حد شرقی و جنوبی آن یک سلسله از کوه البرز ممتدا از بنافت^۱ و فریم تا رود سعیدآباد^۲ و رود مذکور، مقطع سلسله کوه مذکور است و نیز رود مذکور حد فاصل با هزار جریب است. شهر فریم احتمال قوی دارد در زلزله بزرگ حدود سال هفتصد هجری خراب و ویران شده باشد. دهات با جمعیت آن از قبیل بولا و قراء مخروطه «اساس» و کهنه ده «بنافت» و «گاگلو» [گوگلی] و غیره که آثاری از آن قرا نیست مگر سنگ قبرستان و بعضی از آثار زیرزمینی از قبیل کوره‌ی ظرف سازی و شیشه سازی و لوله‌ی سفالی مجاری آب و کاشی.

دوم «آسران‌رستاق»، این ناحیه را به نام قلعه‌ی آسران‌رستاق، واقع در جلگه‌ی «چاشم»^۳ که حصار آن قلعه باقیست، آسران‌رستاق می‌نامیدند که متجاوز از هفتادقراء پرجمعیت و معمور بود.

۱- بنافت: نام بلوکی است از بلوکات هزارجریب مازندران مشتمل بر نه قریه. (مؤلف) و نیز منطقه‌ای است که روستاهای پاچی - میاننا، سنگده، سوت‌کلا، ولیک‌بن و روستاهای دیگر را دربر می‌گیرد.

۲- سعیدآباد: روستایی بزرگ در نرم آب دودانگه.

۳- قلعه‌ای که بر فراز آن، دشت پریم را می‌توان دید. زنده‌یاد اردشیر برزگر در کتاب تاریخ تبرستان، این کلمه را به نقل از غلام‌رضا اسپهبدی، به معنی قلعه‌ی گاوگردن و آن را با دژ اسپهبد خورشید برابر می‌داند.

۴- چاشم: از روستاهای آباد که در مسیر جاده‌ی دوآب به شهمیرزاد قرار دارد.

از قبیل: چاشم، هیکوه،^۱ اورپلنگ،^۲ شله،^۳ کاورد،^۴ کلیم،^۵ پلور [پرور]^۶ سنگسر،^۷ شهمیرزاد و غیره.

حکومت این ناحیه با ولاشیان و در عصر میرعمادالدین با ملک محمود و لاش بود. حد فاصل آن از فریم، قلل سلسله کوه البرز و جبال شروین (سوادکوه) و سمنان و دامغان و فیروزکوه، گور سفید، افتر و گراب^۸ سمنان (محل سکونت اولیه اهالی سنگسر) و تنگه‌ی تویه دروار^۹ بود.

در عصر حاضر کوه بشم شهمیرزاد حد فاصل است که قلعه‌ی آسران رستاق جلگه‌ی چاشم و قراء پلور و هیکوه و غیره، جزو هزارجریب گردید و غالباً بین این ناحیه و ناحیه‌ی فریم معارضه و منازعه و جنگ و جدال بود.

۱- هیکوه: بیلاقی‌ترین روستای دو دانگه در گذشته، مرکز حکومت بعضی از نوادگان میرعماد، در فصل تابستان بود.

۲- اورپلنگ: از مراتع تابستانی سنگسر

۳- شله: sele روستایی در پنج کیلومتری هیکوه بر سر راه پرور- ملاده-

۴- کاورد: روستایی در چهار کیلومتری پرور. این روستا در گذشته از روستاهای پرجمعیت دو دانگه بود.

۵- کلیم: روستایی کوچک بر سر راه پرور- کاورد

۶- پرور: پرجمعیت‌ترین روستای دو دانگه که اکنون ویرانه‌ای بیش نیست. جمعیت تابستانی آن در مراتع و بیلاق‌های اطراف ساکن است.

۷- سنگسر: شهری کوچک در شمال سمنان.

۸- گورسفید، افتر و گراب: از مراتع تابستانی طایفه سنگسری‌ها.

۹- تویه دروار: در نزدیکی دامغان و قوشه‌ی تاریخی (شهر صد دروازه).

قلعه‌ی «هی» که آثار آن باقی است و قلعه‌ی «سوت‌رجه»^۱ و قلعه‌ی «سلطان میدان»^۲ برای جلوگیری از تهاجمات طرفین ساخته شد. بعد از آنکه میرعمادالدین آسران رستاق را فتح نمود و یک قسمت آن را جزو هزارجریب کرد، قلعه‌ی سلطان میدان به واسطه‌ی انقراض ساکنین خراب شد، عده‌ای از اهالی بولا سکونت نمودند، معروف شد به «بولا محله»^۳ بعد به تحریف و تعبیر معروف گردید به فولاد محله. سوم هزار جریب قدیم موسوم بود به ونداد و چنانچه حموی در معجم البلدان و مراصد الاطلاع ذکر می‌کند. پس از آن ونداد متروک، به زبان مازندرانی هزارگری معروف گردید. چنانچه میقانی در تاریخ خود و مرحوم رضاقلی‌خان هدایت در جلد ششم روضة‌الصفاء، هزارگری می‌نویسند به تعریب ناقص، هزارجریب اخیرا هزارجریب معروف شد. این ناحیه از فریم و آسران رستاق وسیع‌تر و پرجمعیت‌تر بود و درعصر میرعمادالدین متجاوز از دویست قراء داشت. چهارکلاته جزو هزارجریب بود و درعصر محمدشاه قاجار جزو حکومت دامغان شد.

۱- سوت رجه: قلعه‌ی فراموش شده‌ی سوته رجه که تنها دیواری کوچک از آن باقی مانده است، بر سر راه بندن - فینسک قرار دارد.

۲- سلطان میدان: زمینی گسترده در نزدیکی فولادمحله که محل توقف بعضی از پادشاهان بود. سلطان میدان، دور از فریم است و چنین تصور تاریخی‌ای درست است.

هیچ قرینه‌ای بین بولا محله و فولاد محله وجود ندارد و گمان نویسنده درست لر نمی‌رسد.

قبل از میرعمادالدین حد فاصل، از فریم، رود سعیدآباد و پروریج آباد از آسران رستاق، قلعه‌ی سلطان میدان و از مازندران، انتهای کوه مازندران و از استرآباد، کوه انزان بود. میرعمادالدین پس از فتح هزار جریب ناحیه فریم و قسمت عمده‌ی آسران رستاق را جزو هزار جریب نمود، که فعلاً باقیست.

در عصر حاضر قراء و دهات هزارجریب در حدود سیصد قراء است و در عصر میرعمادالدین قراء و نفوس اضعاف حالیه بود، در اثر یورش‌های امیر تیمور و قتل و عام و کشتار عظیم در مازندران (اگرچه از برکت سیاست و اخلاق میرعماد هزارجریب یک اندازه مصون ماند) و زلزله ۱۱۸۰ و ۱۲۲۰ و قتل عام طاعون ۱۲۴۷ قراء و قصبات و شهرها ویران و نابود، اماکن قراء و قصبات معموره، جنگل‌های انبوه شده‌است که در بدو مشاهده احتمال آبادی در آن اماکن داده نمی‌شود و بعد از مشاهده و علایم آبادی حس می‌نماید، که این مکان معمور بوده کوات چهاردانگه در عصر میرعماد زیاد معمور و با جمعیت بود، از خرابی‌ها ظاهر می‌شود. جمعیت و معموریت آن قریه، میقانی اورپلنگ، هیکوه را که جزو آسران رستاق بوده، معمور و با جمعیت می‌نویسد. در عصر حاضر صحراء قفر جزو مراتع هیکو است. قریه‌ی خلرد^(۱) در عصر میرعماد

۱- خلرد: (Xolard) روستایی سر راه کیاسر - سعیدآباد

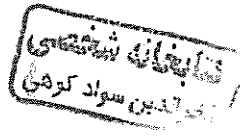
زیاد معمور بوده در این عصر ده کوچکی است.
 بولا در عصر میرعماد معمور و با جمعیت و ثروت بود و
 طایفه ی امیران و بزرگان و اشراف فریم و هزار جریب در
 بولا بودند. در جنگ میرعماد با ملک محمد و لاشی خدمت و
 مساعدت کردند. [بولا] در آن عصر قصبه بود. فعلا جز
 جنگل های انبوه و اشجار عظیمه الجثه و الارتفاع که تنه ی
 درخت دو متر الی سه متر و ارتفاع آن پنجاه مترالی یکصد
 متر است چیز دیگر مشاهده نمی شود. اثر آبادی سنگ های
 قبرستان است. شاید این قبیل قراء مخروطه متجاوز از
 یکصد [قراء] در جنگل ها باشد.

در صحرا و جنگل لوله ی سفالی برای مجاری آب زیاد پیدا
 می شود و اساس ابنیه ی آجری و کوره ظرف و شیشه سازی
 و اشیاء زیر خاکی از قبیل آجر کاشی و پول نقره و طلا پیدا
 می شود در هزار جریب در عصر میرعماد متجاوز از یک صد
 هزار خانوار بوده. در عصر مرحوم ناصرالدین شاه نفوس
 قراء شروع به ازدیاد [نمود]. در عصر حاضر (۱۳۶۰ - ق) به
 سبب پیش آمدها از معموریت و نفوس قراء کاسته شده در
 انحطاط است. چه خوش گفت، آنکه گفت:

«خواجه در فکر نقش ایوان است خانه از پی، خراب و ویران
 است.»^۱ مذهب اهل هزار جریب قبل از میرعماد اسلام مختلط به

۱- خانه از پای بست ویران است خواجه در بند نقش ایوان است. سعدی

شیعه و حنفی و شافعی بود. در عصر حاضر غیر از شیعه
امامی مذهبی نیست، مگر دو قریه در ناحیه‌ی چهار دانگه (اول
و رش منگو) چند خانوار بهایی هستند. تقسیم هزار جریب
[در] عصر حاضر به دودانگه و چهار دانگه معلوم نیست، در
چه زمان شد.



تبرستان
www.tabarestan.info

درکنیه و القاب

چون میرعمادالدین و پدرش و اولادش به القاب معروف شدند و نام ایشان متروک گردید، لذا شمه‌ای از القاب و کنیه ذکر می‌کنم. در ملت عرب غیر از نام، سه چیز متداول و مرسوم بود، یکی ممیز و معرف شخص (به اصطلاح این عصر سجل احوال شناسنامه یا نام خانوادگی) غالباً مشخص و ممیز نسبت شخص بود به قبیله و طایفه مثل اسدی و ضیایی و ریاحی و هاشمی و غیرذلک. دیگر کنیه بود، که زیاد متداول [بود] و رسمیت داشت، مولود را نام می‌نهادند، حتماً بایست کنیه هم می‌گذاشتند. در تخاطبات و مکاتبات تجلیلا و تبجیلا به کنیه خطاب و ذکر می‌نمودند. سومی لقب بود. القاب چندان مرسوم و معمول نبوده، مگر در اعراب یمن و قحطان آن هم به سبب سلطنت و دولت یمن بوده پس از طلوع آفتاب اسلام اول کسی که لقب بر اسم و کنیه او غلبه نمود، حضرت ختمی مرتبت بود، به لقب رسول الله و نبی الله خطاب می‌شد. در صحابه به عده‌ی قلیل از جانب نبی اکرم اعطای لقب شد. آن‌هم

غالبا بعد از شهادت مثل حمزه اسدالله و جعفر طيار و حنظله غسيل الملائكة و غير ذلك در خلافت عمر بن خطاب عدی بن حاتم با مشايخ كوفه از عراق آمدند مدینه. عدی بن حاتم با وافدين وارد گردیدند. به امر عدی، عمر را خطاب نمودند اميرالمؤمنين و اين لقب از آن روز تخصيص يافت، به خلفا در عصر اموى. از آن جایی كه دولت عربی محض بود، لقب متداول و مرسوم نگردیده در عصر عباسی به سبب اختلاط با مردم ايران اولین مرتبه القاب اختصاص يافت به خلفا.

مثل: احمد سفاح و عبدالله منصور و محمد مهدی موسى الهادی و هارون الرشید و محمد الامین و عبدالله المأمون و غير ذلك در اواسط سلطنت بنی العباس و امراء ايران از هر گوشه و كنار دم از استقلال داخلی می زدند. خلفای عباسی برای حفظ سیادت و مقام خلافت خود جلب قلوب سرکشان به اعطاء لقب [مبادرت] می نمودند، مثل:

ركن الدولة و سيف الدولة و عضدالدوله و غير ذلك، القاب شایع شد.

فلاسفه و مورخين می گویند: هر سلطنت و دولت ضعیف شود و منحط گردد، القاب شایع می شود و پادشاه با اعطای لقب استرضای خاطر می نماید. تا اینکه حفظ مقام شود. در سادات بنی علی القاب از قبیل قوام الدین، شمس الدین، تاج الدین، امین الدین، عمادالدین و غير ذلك كاملا شایع و متداول بوده از اواسط بنی عباس تا ظهور شاه اسماعیل صفوی این

القاب زیاد معمول بود به حدی شیوع داشت، که اسم و نام شخص متروک نسیا و منسیا می‌شد مانند میرعمادالدین. در عصر صفویه، القاب کم شد. در سلطنت قاجاریه القاب از شاه و دولت زیاد، تمام طبقات یا از شاه و دولت یا از ملت صاحب لقب بودند. پس از انقراض سلطنت قاجاریه، لقب منسوخ گردید. در عوض نام خانوادگی معمول شد. در نام خانوادگی کلمات عجیبه از فارسی و عربی و ترکی و قلمبه و سلمبه وضع نمودند. مردم در خطابات و مکالمات و مکاتبات مقید شدند، به ذکر نام خانوادگی. مانند عصر قاجار که مقید بودند، به القاب. اگر در خطابات و مکاتبات اسم ذکر نمایند، بی‌نام خانوادگی توهین می‌شمارند. خطاب به نام خانوادگی از تکریم و تجلیل است.

اوضاع حکام مازندران و جرجان و استرآباد و هزارجریب

در تاریخ ۷۵۰ تا ۷۶۵

که بدو قیام میرعمادالدین در هزارجریب از ۷۷۵ الی ۷۸۰ می‌باشد. حکومت رستم‌دار که رویان^۱ و به اصطلاح عصر حاضر نور باشد. در تاریخ مذکور با عائله گاوباره^۲ بود در تاریخ ۷۵۰ از آن عائله جلال‌الدوله اسکندر بن تاج‌الدوله زیار^۳ بود و اسکندر [که] از سلاطین با اقتدار این عائله است، رئوف و مهربان و دین‌دار بوده است. در حکومت او امیر مسعود

۱- رویان باستانی در غرب مازندران قرار دارد و پادوسپانان که بر این منطقه حکومت می‌کردند، تازمان صفویان مستقل بودند.

۲- گاوبارگان به مدت ۱۱۹ سال از ۲۵-ق تا ۱۴۴-ق بر غرب مازندران و بخش‌های جلگه‌ای آن، حکومت کردند. اسپهبد خورشید، آخرین پادشاه از خاندان گاوباره در برابر اعراب شکست خورد و با خودکشی به زندگی خود و حیات سیاسی این خاندان پایان داد.

۳- پادوسپانان رویان، نسب خود را به پادوسپان پسر کوچک گیل گاوباره می‌رساندند. جلال‌الدوله اسکندر از قدرتمندترین پادشاهان این سلسله بود.

سربرداری^۱ سبزواری با لشکر زیاد حمله آورد به مازندران. مسعود مغلوب و کشته شد و اموال و اسلحه‌ی فراوان نصیب لشکر اسکندر گردید و به این مال، اسکندر بعضی قلاع ری را فتح کرد و مملکت خود را وسعت داد. مساجد و مدارس و قلاع در مازندران بنا نمود و اختتام این عاقله به حکومت اسکندربن کیومرث^۲ در سال ۷۷۱ واقع گردید. حکومت ساری و آمل در ۷۵۰ با آل باوند بوده آخرین ملوک باوند بر اثر قتل و کشتن فخرالدوله حسن کیا باوند حسن جلالی را، آکیایان جلالی، بر فخرالدوله حسن استیلا یافته‌اند. پسران کیا افراسیاب چلاوی- کیا محمد و کیا علی- فخرالدوله باوند را در سال ۷۵۰ کشتند و سلطنت به افراسیاب چلاوی رسید، که با سید قوام الدین

-
- ۱- امیرمسعود سبزواری بعد از کشتن برادرش امیرعبدالرزاق، قدرت را در سبزواری به دست گرفت. بعد از شکست دادن طغاتی‌مور، به مازندران حمله کرد. در این حمله نیروهایش قتل‌عام شدند و خود بعد از آوارگی در کوه‌های رویان، سرانجام کشته شد.
 - ۲- در این عبارت اشتباه تاریخی دیده می‌شود. بعد از مرگ اسکندر فرزند کیومرث، استناداران رویان به چند شاخه تقسیم شدند. درنهایت، ملک جهانگیر در برابر شاه عباس تسلیم شد و مورد عفو قرار گرفت. (۱۰۰۲)
 - اما ملک بهمن پسر کیومرث، شاهک لارجان و ملک جهانگیر پسر ملک محمد، شاهک کجور به مقابله با او برخاستند و دستگیر و کشته شدند.
 - ۳- فخرالدوله حسن باوند، به اغوای کیا افراسیاب چلاوی، از سرداران بزرگ آن عصر، کیا حسن جلالی را که در دربار او بانفوذ و قدرتمند بود، کشت و زمینه‌ی سرنگونی خود را فراهم ساخت. پس از آنکه فرزندان اسفندیار چلاوی، فخرالدوله حسن باوند، آخرین پادشاه از سلسله‌ی باوندی را کشتند، مازندران دچار هرج و مرج و عرصه‌ی تاخت و تاز چلاوی‌ها، جلالی‌ها، مرعشیان و پادوسپانان رویان شد.

مرعشی^۱ نزاع نمود. در سال ۷۶۰ افراسیاب کشته و سلطنت مازندران به سید قوام‌الدین رسید. حکومت استرآباد و جرجان در تاریخ ۷۵۰ با طغا تیمورخان مغول بود طغا تیمور خان به دست خواجه یحیی کرابی سربرداری^۲ کشته شد. مغولان فرار [کردند]. جرجان و استرآباد به قبضه و تصرف سربرداری‌های سبزوآر درآمد. شیخعلی هندو از امراء طغا تیمور بوده پسرش امیرولی در ضل عنایت تربیت طغا تیمورخان نشوونما یافت. در آن روز که طغاتیمور کشته شد، امیرولی با چند نوکر فرار [کرد]. به نیشابور شتافت، با عده‌ی اندک روی به صوب جرجان آورده، چون به دهستان رسید، از هزاره‌ی شیخعلی هندو قریب به دویست نفر از سواره و پیاده کمر به خدمتش بستند.

حاکم استرآباد از جانب پهلوان حسن دامغانی سربرداری سبزواری با پانصد سوار بر سر امیر ولی راند. پای ثبات بفشرد و ظفر یافت. سبزواری‌ها را به تیغ بگذرانید. لشکر امیر ولی از سلاح و اسب و لوازم مایحتاج بی‌نیاز گردیدند. انهم از سربرداری‌ها اشتهاور یافت. اتباع طغاتیمورخان که مخفی و مستور بودند در ظل رایت امیرولی جمع شدند.

۱- میرقوام‌الدین مرعشی، معروف به میربزرگ، سلسله‌ی مرعشیان مازندران. برای آگاهی بیشتر به کتاب تاریخ تبرستان، رویان و مازندران نوشته‌ی میرظهیرالدین مرعشی مراجعه شود.

۲- ر.ک. به کتاب سربداران خراسان

پهلوان حسن دامغانی سربداری ابوبکر ساسانی را با لشکر بر سر امیرولی فرستاد ابوبکر مغلوب گردید. ثانیاً تهیه لشکر نمود و آمد به جرجان مغلوب گردید و در رود گرگان کشته شد. امیرولی به تدریج بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه و هزارجریب مازندران را تصرف کرد. این واقعه در سال ۷۶۳ و ۷۶۴ هـ. ق واقع گردید.

حکومت هزارجریب مازندران، به واسطه‌ی استیلاء ضعف بر اسپهبدان و قرب جوار و اتصال به استرآباد و سوادکوه و ساری مطمع آل باوند و حکومت استرآباد جرجان بوده حکومت هزار جریب گاهی با جرجان و استرآباد بود، گاهی با آل باوند و حکومت ساری و آمل در تاریخ ۷۰۵ هـ. ق با باوند بوده پس از آنکه سلطنت باوند منقرض گردید و افراسیاب چلاوی بر ساری و آمل مسلط گردید، از آنجایی که وقتی نداشت، که کلیه نواحی مازندران را مسخر نماید در سلطنت افراسیاب مصادف شد با طلوع سید قوام‌الدین مرعشی و جنگ‌های افراسیاب و اسکندر با سید قوام‌الدین باعث گردید نواحی کوهستان شرقی مازندران بی سرپرست و حاکم ماند. امیر ولی پسر شیخعلی هندو پس از غلبه سبزواری ها حمله آورد به هزار جریب و فریم و آسران رستاق، کوهستان

شرقی مازندران، هزار جریب و پریم، را مسخر نمود. عمال و لشکرش بنای بدرفتاری و ظلم به اهالی هزار جریب نهادند. ظلم و تعدی امیرولی به هزار جریب و نواحی مازندران سبب قیام میرعمادالدین شد.

تاریخ احوال و نسب و قیام میرعمادالدین موسوی

در هزار جریب مازندران

میرعمادالدین، محمود بن سید عزالدین، حسن بن سید شرف الدین، علی بن سیدتاج الدین، محمد بن سیدحسام الدین، علی بن سید تاج الدین، نزار بن سید شمس الدین، حسین بن سید برهان الدین، حسن بن سید شمس الدین، حسین بن سیدامین الدین، محمد بن سید کمال الدین، حسن ابن سید محمد بن سید وجیه الدین، علی بن ابوعلی، القاسم بن محمد بن ابوالقاسم، قاسم الأشج نقیب الطبرستان، ابی احمد ابراهیم العسکری بن موسی، ابی سبجه بن ابراهیم، المرتضی بن الامام موسی الکاظم علیه السلام. میرعمادالدین در هزار جریب متولد شد و والد او سید عزالدین حسن در هزار جریب فوت نمود.

محل اقامت و سکونت میرعمادالدین در قریه‌ی وری^۱ هزار

جریب در عصر حاضر در قسمت چهاردانگه از هزار جریب

۱- وری: روستایی در نزدیکی کیاسر. مقبره‌ی میرعماد در این روستا قرار دارد. مردم روستای وری اخیراً به دلیل رانش زمین، از دامنه‌ی کوه به دشت کوچ کرده‌اند.

واقع است. سال نهضت میرعمادالدین معلوم نیست. الا آنکه میرظهیرالدین پسر سید نصیرالدین پسر سید کمال الدین پسر میرقوام الدین مرعشی در تاریخ مازندران که محل اعتماد مورخین است، در وقایع سال هفتصد و هشتاد و دو می نویسد:^۱

میرعمادالدین در هزارجریب خروج کرد و املاک، مسخر سادات شد. خارج شدن هزارجریب از استرآباد و رفع ید امیر ولی از هزارجریب، مسلماً قبل از فتح سید کمال الدین، پسر سید قوام الدین استرآباد را بوده و سید کمال الدین استرآباد را در سال ۷۸۲ هجری فتح نمود. بنابراین باید قیام میرعمادالدین در حدود ۷۷۵ هجری باشد. مؤلف وقایع فتح هزارجریب و غیر آن را از تاریخ سید عبدالمجید میقانی ذکر می کند، میرعمادالدین از هزارجریب به صوب فریم می آمد، در راه اسب، سید را زمین زد و دست سید شکست.

سید رفت به قریه ی سرکام و انکپام.^۲ جماعتی از مردم امیرولی (در آن عصر معروف بود به ولی ترک) حاکم استرآباد و هزار جریب، زنی را با سگی به درخت آویخته بودند. سید از مشاهده آن ملول شد. نزد آن جماعت رفت و ایشان را نصیحتی نمود. آن جماعت به طور استهزاء و سخریه به سید

۱- منظور کتاب تاریخ تبرستان، رویان و مازندران است.

۲- سرکام و انکپام: دو روستا در دودانگه ی ساری.

گفتند: شما می‌گویید، ما امام داریم، دست ولایت او دراز است بگویید، دست دراز کند، این زن را نجات دهد.

سید از سخن آنان آزرده شد. در سایه‌ی درختی نشست مردد در اقدام و نجات دادن زن. شاید فتنه و فساد شود بالمال طرفیت با حکومت وقت است. در حال تفکر و تردد سید را خواب ربود. در خواب حضرت امیرالمؤمنین را دید. بیدار شد. خواب را به فال نیک گرفت و تعبیر نمود، به غلبه خود. در فکر اقدام بود، چشمش افتاد به جنگل مقابل جمعی را دید، نشسته اند. نزدشان رفت. سؤال نمود، این زن که با سگ به درخت آویخته است، چه چیز شماست؟ یکی گفت: خواهر من است. دیگری گفت: زن من است. سید گفت: حمیت شما چه شد، که با این حال گریخته، در بییشه و جنگل نشسته‌اید؟

گفتند: چه کنیم؟

سید گفت: مرا مدد کنید، که من به قوت الهی جواب این ظالمان را بدهم. ایشان را برداشته نزد جماعت ترک رفت.

سید عماد ایشان را منع نمود. ممنوع نشدند. سید به همراهان و اقوام زن گفت: بروید، اسیر و سیرت و عورت خود را نجات دهید. از خوف مقدم نشدند. نزدیک نرفتند. سید خود مقدم گردید. زن را رها کرده، نجات داد. جماعت ترک حمله کردند به سید عماد. بین سید و نوکران امیر ولی نزاع و جدال شد. از نوکران امیر ولی بعضی کشته شدند. سید عماد غلبه کرد به ترک‌ها. بقیه هزیمت نمودند. مردم سرکام و انکپام چون چنین

دیدند، در هر جا که ملازمان و نوکرها و سواران امیر ولی بودند، گرفتند و اموال ایشان را تاراج و غارت کردند. مردم اطراف چون این خبر را شنیدند. همه به سمت میرعمادالدین حاضر شدند در مکان قریه «نوده» در زیر درخت شاه مازو^۱ جمعیت نموده سکونت نمودند. ابنیه و منزل و ساختمان بنا کردند و آن قریه را «نوده» نامیدند.

امیران بولا که از نسل امیران بودند، هفتاد نفر با ریش سفید و بزرگان امیر فخرالدین بولایی از بولا به معاونت و مساعدت سید عمادالدین حاضر شدند. سید را امیر امیران خطاب کردند. بزرگان هزارگری از قبیل امیران بولا و اسپهبدان خورشید و سایقان و سلیمانان سید عمادالدین را به ریاست و بزرگی شناختند. عرض کردند، صلاح در آنست، پیش از آنکه امیر ولی باخبر شود و لشکر ترک بفرستد، قراء ما را تاراج کند، ما لشکر کشیده به صوب استرآباد برویم و امیر ولی ترک را دستگیر نماییم. سید قبول کرد، سه هزار سوار و پیاده از فریم و هزار جریب با بزرگان در خدمت سید به استرآباد رفتند. امیر ولی چون بی اطلاع و سابقه بود، نتوانست، برای دفاع حاضرشود، هزیمت نمود. اسب برهنه سوار، فرار را بر قرار ترجیح داد و سید عمادالدین امر نمود، لشکر، خانه‌ی او را غارت کردند.

۱- بلوط. شاه مازو: بلوط بسیار بزرگ

سید به این قدر فتح و فیروزی قناعت نمود [و] مراجعت کرد. امیر ولی به شهر استرآباد آمد. ترتیب لشکر داد به هزارجریب حمله نمود. سید عمادالدین با سوار و پیاده هزار جریب آماده‌ی قتال شد. بین الفریضین نائره‌ی حرب درگرفت. سرها از داس و تبر و شمشیر از بدن جدا گردید. نسیم فتح و نصرت وظفر بر لشکر میرعمادالدین وزید. امیرولی را شکست روی داد. لشکر هزارجریب تعاقب نمودند امیر ولی را. امیر ولی از گرداب هلاکت خود را نجات داد به استرآباد مراجعت کرد. به سبب تهاجم و حمله‌ی سبزواری‌ها و از سمت مازندران حمله‌ی سادات مرعشی، ترک هزارجریب کرد.

سید عمادالدین بعد از این فتح اقتدار کامل در فریم و هزار جریب برایش حاصل شد. بزرگان سمنان و دامغان و مازندران و فیروزکوه با میرعمادالدین در مقام مودت برآمدند.

لشکرکشیدن میرعمادالدین به اسران رستاق و

فرار ملک محمود و لاش

در سابق ذکر شد از وضع ناحیه‌ی آسران رستاق^۱ و تخاصم بین آسران رستاق و هزارجریب.

پس از فتح میرعماد و شکست و هزیمت امیرولی، بزرگان فریم و هزارجریب در مقام گوشمالی آسران رستاق و ملک محمود و لاش،^۲ حاکم آن ناحیه، برآمدند.

سید عمادالدین مسامحه و تعلل می‌ورزید، از اقدام و حمله به آسران رستاق. سید قصد آب کررود سمنان (آب گرم سمنان) نمود، به روش درویشان به الاغ سوار شد، با اندک ملازمان خود حرکت کرد، برای آب کررود سمنان چون به آسران رستاق رسید، نزدیک قلعه آسران رستاق، چشمه‌ی

۱- از مراتع تابستانی سنگسری‌ها. در گذشته روستایی بزرگ و آباد بود به همین دلیل پشتکوه دودانگه را آسران رستاق می‌گفتند. بعد از ویرانی آسران رستاق، روستای چاشم که در کنار آن قرار داشت، توسعه پیدا کرد.

۲- ملک محمود و لاش، آخرین بازمانده از ولشی‌های مازندران و دماوند.

آبی بود، اطراف چشمه تخت ساخته بودند و درخت چنار داشت. مکان با نزهت و صفایی بوده، سید عمادالدین در آن مکان فرود آمد و نوکران بار انداختند. سید عمادالدین یکی از ملازمان خود را فرستاد به قلعه‌ی آسران رستاق، نزد ملک محمود و لاش [برای] احوال‌پرسی و معذرت [خواهی].

ملک محمود فرستاده‌ی سید را پذیرایی نکرد و عجب نمود از وضع سید و شکست و مغلوبیت امیر ولی ترک. ملک محمود، چند من کشک و چند ذرع کرباس [به] استهزاء برای سید عمادالدین فرستاد - که از فقرا هستی - تحف ملک محمود را نزد سید آوردند. سید عمادالدین چیزی نگفت. مراجعت کرد. هزار سوار تهیه نمود و با هر سوار یک پیاده به‌ساغری اسب سوار کرد، از راه غیر معمول، از جنگل‌ها در شب می‌رفت. صبح به آسران رستاق رسید. ملک محمود را عادت بود که صبح برای شکار می‌رفت. موقعی سید به قلعه رسید، که ملک محمود رفته بود برای شکار. سواران و پیادگان هزارگری قلعه را محاصره نمودند. ملک محمود با چند سوار، از شکار برگشت. با لشکر هزار جریبی جنگید. تاب مقاومت نیاورده، فرار کرد. سید عمادالدین ملک محمود را تا گورسفید افتر تعاقب نمود. ملک محمود را به دست نیاورد. ملک محمود رفت به اصفهان. سید عمادالدین مراجعت نمود و قلعه را محاصره‌ی سخت نمود به ساکنین قلعه امان داده، در قلعه را گشادند.

سید عمادالدین وارد قلعه شد. دختر ملک خان خاتون را به منزل خودش فرستاد. اموال ملک و ذخایر قلعه را تصرف کرد. بزرگان هزار جریب به سید عمادالدین گفتند: اگر اهالی این ولایت اینجا بمانند، شاید ملک محمود برگردد و مردم رعایت حقوق نموده به او ملحق شوند و حمله بیاورند به هزار جریب. صلاح آن است، مردم این ولایت را کوچانیده، به هزار جریب بروند. [بیریم] سید عمادالدین پسند نمود. امر کرد، به کوچانیدن دوازده هزار خانوار از قراء اسران رستاق.

میقانی در کتاب خود می نویسد: آن روز که مردم را کوچانیده بودند و حرکت می دادند، ناله و شیون و گریه ی زنان و اطفال یاد قیامت می داد. اهالی قراء ملک محمود را در هزارجریب متفرق نمودند. از قلعه، حصارش باقی ماند و قراء خالی از سکنه ی ویران. [یکی] از آن دهات بی سکنه قریه ی چاشم بود. چاشم ده پرجمعیت و از قراء معتبره اسران رستاق بود. چهارصد خانوار را در «خلرد» هزارجریب سکنا دادند. اندک زمانی گذشت، مرگ در ایشان افتاد. اکثر ایشان مردند. مردم به سید، گفتند: مدت زمانی است که مردم چاشم در این حدود، اموال و نفوس ایشان تلف شد. اجازه دهید، به وطن خودشان چاشم برگردند. سید عمادالدین اجازه داد، بقیه ی اهل چاشم به وطن خود مراجعت کردند.

سید عمادالدین امیرفخرالدین بولایی و عده ای از اهل بولا و غیره را اعزام داشت، به تصرف قلعه ی «هی» در (هیکوه).

امیرفخرالدین قلعه‌ی «هی» را بی‌خون‌ریزی فتح نمود و از سید درخواست کرد، اهالی قراء «هی» و «کلیم» و «کاورد» و «شله» و «سرخ ده» و «اوک»^۱ و «پلور» [پرور] را نکوچاند و متعهد شد، که از این قراء فتنه و آشوب نشود.

سید عمادالدین التماس امیرفخرالدین را قبول کرد و اهالی قراء مذکور جلاء وطن ننمودند. سید عمادالدین امر کرد، اهالی شیخ‌آباد که شیخ علاء الدوله سمنانی^۲ آباد کرده بود و از شیخان شهمیرزاد بودند، کوچانیده به چاشم بیاورند. جماعت شیخان به ریاست شیخ ابراهیم را کوچانیده به چاشم آوردند. از قراء آسران رستاق سوای سنگسر و شهمیرزاد و بعضی قراء اطراف آن کلیه خراب و ویران شده، تا عصر حاضر، آباد نگردید.

بعد از فتح ناحیه آسران رستاق نفوذ و قدرت کامل برای سید عمادالدین حاصل گردید. بزرگان مازندران به سید خاضع شدند. کلیه‌ی کوهستان شرقی و جنوبی مازندران و آسران رستاق، تحت اقتدار سید عمادالدین واقع گردید. طلوع

۱- نام قدیمی روستای ملاده کنونی. در عصر قاجار ملاده، مرکز تابستانی حاکمان دودانگه بود.

۲- شیخ علاءالدوله سمنانی: شیخ ابوالمکارم رکن‌الدین علاءالدوله احمدبن محمد بن احمد بیابانکی سمنانی یکی از کبار مشایخ صوفیه و از شاعران و نویسندگان قرن هفتم و هشتم هجری است. او از رجال بزرگ دوره‌ی ایلخانی و از متصدیان امور دولتی در عهد آن سلسله بود. صفا/ج/۳

سید عمادالدین مقارن طلوع میرقوامالدین مازندرانى آملی
مرعشى است. در مازندران، بدو سلطنت میرقوامالدین
مرعشى در آمل سال هفتصد و شصت هجریست.
میرعمادالدین از طرفداران میرقوامالدین بود. اولاد میر قوام
الدین با عائله‌ی سید عمادالدین وصلت و ازدواج نمودند.
تصفیه میرعمادالدین هزار جریب و نواحی آن را و
میرقوامالدین مرعشى مازندران را مقارن بود با بدو سلطنت و
جهانگیری پادشاه قهار امیر تیمور گورکانی. جلوس امیر
تیمور گورکانی در بلخ سال هفتصد و هفتاد و یک هجری.
میرقوامالدین امیر تیمور را ملاقات نکرد، اما میرعمادالدین
هزارجریبی امیر تیمور را ملاقات کرد، مورد الطاف و
عنایات واقع شد.



ملاقات میرعمادالدین هزار جریبی مازندرانی با

امیر تیمور گورکانی

رفتن میرعمادالدین خدمت امیر تیمور گورکانی مورد تردید نیست. آنچه تفحص نمودم، که در کدام سفر و یورش تیموری به ایران، سید عمادالدین به خدمت امیر تیمور رسید، نیافتم. میرظهیرالدین مرعشی در کتاب تاریخ خود در وقایع سال هفتصد و هشتاد هجری می‌نویسد:

امیر تیمور برای یورش عراق آمد هزار جریب، مراد از هزار جریب چهار کلاته است در این سال بعید است، که سید عمادالدین آمده باشد، خدمت امیر تیمور گورکانی، برای آنکه پس از خدمت رسیدن سید عمادالدین، امیر تیمور از سید خواست، که یکی از پسران سید عماد با سواران هزار جریب و ملازمت امیر تیمور باشند و در تواریخ اسفار و یورش امیر تیمور، اسمی از پسران سید عمادالدین نیست. مگر در سفر و یورش هفت ساله امیر تیمور گورکانی که کتب تواریخ، ملک عزالدین پسر سید عمادالدین هزار جریبی را ذکر می‌کنند و

باید موقع رفتن امیر تیمور به یورش هفت ساله، سید عمادالدین در دامغان به خدمت امیر تیمور رسیده باشد و پسر خود ملک عزالدین حسن را با لشکر هزارجریب، ملازم رکاب امیر تیمور گورکانی کرده باشد. امیر تیمور گورکانی برای تسخیر بغداد و حلب و شام و بلاد آسیای صغیر در محرم سال هشتصد هجری از سمرقند حرکت نمود. کیفیت ملاقات سید عمادالدین و رسیدن خدمت امیر تیمور گورکانی از کتاب تاریخ سید عبدالمجید میقانی [این چنین] ذکر می شود.

صاحبقران امیر تیمور گورکانی به حوالی هزارگری آمد (که دامغان و چهار کلاته باشد). به صاحبقران رسانیدند، که در پشت این کوه ولایتیست و سید عمادالدین نام حاکم و والی آن ولایت است. صاحبقران گفت: «چرا سید حاضر خدمت نشد؟»

امیر سیدبرکه^(۱) از اعظام سادات شرفای مکه در خدمت امیر تیمور گورکانی بود و امیر تیمور، سید برکه را تعظیم و تجلیل نمود. سید برکه عرض داشت، سید عمادالدین سید «آمدن شما خدمت امیر نفع دارد. خواهید الطاف ملوکانه را صالح و متقی است. اجازه فرمایید، من سید را حاضر کنم.

۱- امیر سید برکه: سید برکه از اعظام سادات شرفای مکه است. پس از ملاقات با امیر حسین و ملالت از او در سال ۷۷۱ با امیر تیمور ملاقات کرد و طبل و علم پیشکش کرد و به امیر گفت: توجه حیث شئت فانکه، منصور امیر تیمور از وصول امیر برکه تبرک جست، مستظهر گشت و دقیقه ای از تعظیم و تکریم سید برکه نامرعی نمی گذاشت. مده العمر در اخلاص و ازادت سلوک می نمود و در غالب اسفار و یورش ها، برکه را با خود داشت. در سال ۸۰۶ سید برکه فوت نمود. امیر تیمور از فوت سید برکه غمگین شد امر نمود، نعش او را در اندخود (از بلاد بلخ و مرو) به رسم امانت دفن نمایند.

امیر تیمور سید برکه را اجازه داد. سید برکه آمد هزار جریب. سید عمادالدین را ملاقات کرد به سید عمادالدین گفت: مشاهده نمایید.» و اوصاف و اخلاق امیر تیمور را برای سید عماد بیان کرد. سید عمادالدین اطاعت نمود به دأب^۱ و دیدن عرفا و صوفیه لباس پوشید. سورا الاغ شد به اولاد خود گفت:

«بعد از من هدایا و تحف لایقانه شاهانه بیاورید و برادرها با لباس جنگ و رزم حاضر شوید.»

سید عمادالدین به مصاحبت سید برکه، خدمت صاحبقران رسید و مورد الطاف گردید. پسران سید با اسلحه و لباس رزم با هدایا و تحف واسبها و پیشکشها خدمت امیر تیمور رسیدند. امیر تیمور را خیلی خوش آمد. به سید گفت:

«یکی از پسران تو باید ملازم رکاب شوند.»

سید عمادالدین به سید جبرائیل تکلیف کرد. سید جبرائیل گفت:

«من نمی توانم خدمت شاهان نمایم. میل دارم به عبادت و گوشه نشینی.» سید عزالدین حسن مقدم گردید. سید عمادالدین، سید عزالدین حسن را معرفی نمود. سید عزالدین حسن با عده ای از لشکر هزار جریب ملازم رکاب صاحبقران شد. امیر تیمور گورکانی مالیات سمنان و دامغان را به سید عماد عطا فرمود. به اولاد سید عمادالدین (نسبت کرامات و معجزات به میرعماد در حضور امیرگورکانی از افسانه درویش و قلندران است).

وفات و مدفن و طریقه و اولاد سید عمادالدین هزارجریبی
تاریخ وفات سید عمادالدین مجهول است. از تاریخ میقانی و
تاریخ صفوة الأحبا و مراحل الأولیا تألیف سید محمد علی
مازندرانی فهمیده می‌شود و ذکر است، امیر تیمور در شام
بود. میرعمادالدین به مرض سکتہ یا مرض استسقا از دنیا
رفت و امیر تیمور حلب و شام را در سال هشتصد هجری فتح
نمود و فتح شام و حلب در یورش هفت ساله یا پنج ساله امیر
تیمور بوده در محرم سال هشتصد هجری برای یورش هفت
ساله‌ی سمرقند با استعداد و مهمات این یورش حرکت نمود.
در سال هشتصد و سه هجری حلب و شام را فتح کرد. در
غره شعبان هشتصد و سه هجری قتل عام شام نمود. بنابراین
وفات سید عمادالدین در سال هشتصد و سه هجری واقع شد.
پسران میر عمادالدین فوت سید را به سید عزالدین حسن خبر
دادند. سید عزالدین حسن لباس عزا پوشید.

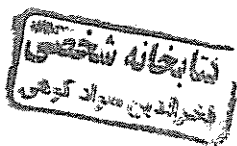
علی الرسم و معمول، رفت خدمت صاحبقران امیر تیمور. صاحبقران، سبب پوشیدن لباس عزا را از سیدعزالدین سؤال کرد. عرض نمود: « پدرم سید عمادالدین از دنیا رفت.» صاحبقران کلمه استرجاع «انا لله و انا الیه راجعون» را ادا کرد و اظهار تأسف نموده، فاتحه خواند. شب سید عزالدین حسن را احضار کرد به رسم ترکان او را شراب خوراند و از عزا بیرون آورد. در بعضی تواریخ [نوشته] است، بدوا به صاحبقران فوت میرعمادالدین را عرض داشتند. صاحبقران، سید عزالدین حسن را حاضر نمود به او فرمود و او را تسلیت داد. از عزا بیرون آورده، خلعت فاخر و کمر زرین عطا فرمود و حکومت هزار جریب را به او مفوض داشت.

مدفن سیدعمادالدین در قریه‌ی وری چهاردانگه‌ی هزار جریب است. در عصر حاضر معروف به وریچ بقعه است و موقوفات دارد. مردم به زیارت و فاتحه می‌روند و نذورات می‌برند. قریه‌ی مذکور در عصر میرعمادالدین و پسرش سیدعزالدین و میررضی الدین معمور و با جمعیت بود، چون مرکز حکومت سید عمادالدین و اولادش بود، قصبه بوده در عصر حاضر از قراء کوچک هزار جریب است.

اولاد میر عمادالدین

سید زوجات متعدد داشت. مریم بیگم دختر عموی سید، دختر شرف الدین علی (از این ظاهر می‌گردد، که سید شرف الدین علی دو پسر داشت، یکی سید عزالدین حسن و یکی علی ملقب به لقب پدر و نام پدر) از دختر عموی خود، مریم بیگم، هفت پسر داشت. اول سید جبرائیل که پسر بزرگ سید عمادالدین است. دوم سید افضل، سوم سید میکائیل، چهارم سید عزرائیل، پنجم سید اسرافیل، ششم سید عزالدین حسن، هفتم سید قوام الدین و از امیران خان خاتون دختر سعدالله خان الپی یک پسر داشت سید عین الدین و از زن دیگر که نام و نسب او را ننوشتند. یک پسر داشت، سید عبدالله نام. بعضی سید عبدالله را از دختر سعدالله خان می‌دانند و می‌گویند، سید عین الدین پسر سید عبدالله است، نه پسر میر عمادالدین.

از دختران سید، نامی نمی‌برند، مگر یک دختر بی‌بی فاطمه که او را تزویج نمود به عربشاه. مذهب و مسلک و طریقه‌ی میرعمادالدین مذهب اثنی عشری امامی سلکا طریقه‌ی عرفا و صوفیه (از عرفاء متصوفه) بود.



تبرستان
www.tabarestan.info

تاریخ ملک عزالدین سیدحسن پسر سید عمادالدین

هزار جریبی

از پسران میرعمادالدین در تواریخ نام و نشانی نیست. مگر
ملک سیدعزالدین حسن، در کلیه‌ی تواریخ ایران که سلاطین
گورکانیه را می‌نویسند، ملک عزالدین سیدحسن را از امرای
امیر تیمور گورکانی و پسرش شاهرخ شاه ذکر می‌نمایند و
اقتدار ملک عزالدین سیدحسن از میر عمادالدین زیادتر بوده،
عبدالرزاق سمرقندی در مطلع السعدین اسم او را می‌برد و به
تجلیل نامش را ذکر می‌نماید و می‌نویسد، مرتضی الأعظم
سیدعزالدین حسن. درتاریخ حبیب السیر و غیره می‌نویسند،
ملک سید عزالدین حسن در یورش هفت ساله امیر تیمور
گورکانی با لشکر هزار جریب در رکاب امیر تیمور بوده بعد از
آنکه امیر تیمور، حلب را فتح نمود.

حکومت و حفظ و حراست شهر حلب را به سیدعزالدین هزارگری واگذار نمود. صاحب تاریخ صفوة الأحياء و مراحل الاولیامی نویسد، در آخر محرم سال هفتصد و هشتاد و هشت هجری صاحبقران از یورش سه ساله برگشت، حکومت فیروزکوه و خار[خوار] به اسکندر شیخی ولد افراسیاب چلاوی داد و حکومت سمنان و هزار جریب را به سید عزالدین، ولد سید عمادالدین هزار جریبی داد. صاحب تاریخ مذکور اشتباه نمود. یورش سه ساله در هفتصد و هشتاد و نه بوده شاید غلط از نساختن باشد. صاحب تاریخ گنج دانش می گوید:

در سال هفتصد و نود امیر تیمور گورکانی حکومت سمنان و هزار جریب را به امیر عزالدین ولد سید عمادالدین مسلم داشته و کلام تاریخ گنج دانش نزدیک است، بگفته ی تاریخ صفوة الأحياء در تاریخ سال غلط واقع شد. تاریخ حبیب السیر در وقایع سال هفتصد و نود می نویسد:

حاجی بیک و ملوک از امیرزاده میرانشاه گریخته حاجی بیک به دست سادات هزارجریب گرفتارگشت، مقید به درگاه عالی پناه رسیده، کشته گشت. مقصود از سادات هزارجریب سید عزالدین و عائله ی سید عمادالدین است. مراجعت امیر تیمور گورکانی از یورش هفتم که یورش پنج ساله باشد، یا

هفت ساله، روضه‌الصفاء می‌نویسد:

آخر سال هشتصد و شش هجری ملک عزالدین هزارگری را به هزار جریب روانه کرد. حبیب‌السیر و غیره می‌نویسند، در فتح حلب، ملک عزالدین و شاه شاهان سیستانی، به محافظت شهر حلب مأمور شدند. میقانی می‌نویسد: سید عزالدین از حلب، مروارید و جواهرات بسیار به هزارجریب فرستاد. امیر تیمور گورکانی در سال ۸۰۷ فوت نمود. پسرش شاهرخ شاه^۱ به تخت سلطنت گورکانی جلوس کرد. این پادشاه رؤوف و مهربان در مقام ترمیم و تعمیر خرابی‌های پدرش برآمد. سادات مرعشی مورد الطاف گردیدند. حکومت مازندران را به ایشان داد، با لوازم سفر و پول و اسب برگردانید سادات مرعشی را به وطن خودشان. حکومت هزارجریب به امیرعزالدین سید حسن داده شد.

عبدالرزاق سمرقندی که از رجال دربار شاهرخ شاه است، در کتاب تاریخ گورکانی مسمی به مطلع السعدین می‌نویسد: مرتضی اعظم سید عزالدین پسر میرعمادالدین هزارجریبی بعد از پدر از جانب شاهرخ شاه بن صاحبقران امیر تیمور گورکانی حاکم هزار جریب و دامغان بوده شاهرخ شاه به سید عزالدین میل داشت و اعزاز و اکرام می‌نمود.

۱- شاهرخ شاه پادشاه رؤوف و مهربان بود. اخلاق حمیده داشت. یا شیعه امامی بود چنانچه کاغذی که در جواب کاغذ پادشاه چین نوشت، حاکی است بر تشیع شاهرخ شاه یا آنکه میل داشت به تشیع. (مؤلف)

در تاریخ گنج دانش است سال هشتصد و پانزده مرتضی اعظم سیدعزالدین حاکم مملکت توس نزد شاهرخ شاه که در مشهد بود، آمد. شرایط عبودیت را به جای آورد. پیشکش های لایق گذرانید و شاهرخ شاه اذن جلوس به سیدعزالدین داده بود. [اینکه] سیدعزالدین حسن از امراء امیر تیمور گورکانی و پسرش شاهرخ شاه [بود] مورد تردید نیست و توجه صاحبقران امیر تیمور و اولاد او به میرعمادالدین و اولادش سبب گردید، هزار جریب در تمام یورش های تیموری به ایران از قتل و غارت مصون ماند.

تاریخ وفات سید عزالدین حسن معلوم نیست. باید در حدود هشتصد و چهل باشد. برای آنکه میرظهیرالدین مرعشی در تاریخ خود می نویسد:

سیدغیاث الدین بن سیدکمال الدین بن سیدقوام الدین در اخراج سید علی بن سید کمال بن سیدقوام الدین از ساری و حکومت ساری به سید مرتضی بن سید علی بن سید کمال الدین از ملک کیومرث رستمدر مدد طلبید و در هزار جریب نزد سید عزالدین بن سید عمادالدین که حاکم هزارجریب بود فرستاد، مدد طلبید. دختر سیدعزالدین زوجه ی سید مرتضی بود. سیدعزالدین جهت داماد خود با لشکر هزارجریب آمد در جنگ سیدعلی به سیدعزالدین نیزه زد، جراحت وارد نمود، اما فتح با سیدعزالدین بود. سیدعلی فرار نمود. حکومت ساری با سید مرتضی شد.

مدفن سيدعزالدين حسن را كسى ننوشت. على الظاهر بايد
در بقعه‌ى پدرش ميرعمادالدين و جدش سيدعزالدين حسن
باشد.

اولاد امیر سید عزالدین حسن بن میر عمادالدین

هزار جریبی

سید عزالدین اولاد متعدد داشت. آنچه از تواریخ یافتیم، دو پسر از سید عزالدین حسن زمامدار هزار جریب گردیدند. اول میر رضی الدین بعد از سید عزالدین حسن از طرف شاهرخ شاه تیموری حاکم هزار جریب شد و میر رضی الدین سر سلسله نسب حقیر^۱ و سادات قراء بلوک بناقت و کاورد و غیره است. شاهرخ شاه امر کرد، میر رضی الدین را به تعمیر بقعه جعفر الصادق (ع) در چهار کلاته. چنانچه در ایوان بقعه در طرف جنوب سنگی سیاه به دیوار نصب شد و در آن سنگ به خط نسخ، محکوک و نوشته شده است. اگرچه بعضی از کلمات

۱- نسب مؤلف و سادات قراء بلوک بناقت و کاورد و غیره سید حسین (معروف به بناقتی) ابن سید رضابن سید محمد بن طاهر بن سید ابراهیم بن میر محمدخان بن میر مراد بن میر محمد بن میر عبدالصمد بن میر عماد بن میر عبدالصمد بن سید حسن بن سید عزالدین بن سید شاه رضی الدین بن سید زین العابدین بن سید رضی الدین بن سید عزالدین حسن بن سید عمادالدین محمود است.

از آن محو شد، لکن تعمیر، از میررضی الدین پسر سید عزالدین است. در عصر سلطنت شاههرخ شاه محو نگردید. مطلب دوم، سید عبدالمجید میقانی در تاریخ خود ذکر می‌کند: شاههرخ شاه به عزم انتقام از امیرزاده سلطان محمد میرزا از سمرقند عزیمت عراق نمود. چون بهار بود، گذرش به بیلاقات هزارگری [افتاد.] از راه سلطان میدان، به ده پلور [پرور] رسید. جمعی از خواص شاههرخ شاه، به حمام پلور [پرور] رفتند، دیدند، حمام غلتین دارد (خزانه‌ی آب گرم) گفتند: این جماعت رافضی می‌باشند پرسیدند، پیشوای ایشان کیست؟

گفتند: سید تاج الدین پسر سید جبرائیل پسر سید عمادالدین.

شاههرخ شاه، سید تاج الدین را طلبید.

سید تاج الدین با برادرش پسر سید جبرائیل (میقانی نام برادر سید تاج الدین را ذکر ننمود. شاید سید معین الدین باشد.) به خدمت شاههرخ شاه رفتند. چون به ملازمت رسیدند، رسم تحیت و ثنای به جای آوردند. شاههرخ شاه پرسید:

«شما رافضی هستید؟»

جواب دادند: ما معنی رافضی را نمی‌دانیم. شاههرخ شاه گفت:

«غلتین در حمام بستن و صدکس در غلتین رفتن، چه مذهب است؟» جواب دادند:

این حمام در قدیم ساخته شده است. الحال کسی به درون غلتین نمی‌رود. ما غسل ترتیبی می‌کنیم.

شاهرخ شاه گفت:

«شما علم فقه نخوانده‌اید. بروید، هرات باید فقه بخوانید.»
ایشان را برای تعلیم فرستاد هرات.

[آنان] هفت سال در هرات بودند. از عمویان و خلیلان هیکوه
با ایشان بودند. سه سال در هرات قحط شده بود، که یک کله
الاغ را به صد شاهی خریدند. وسیله‌ی زوجه‌ی شاهرخ شاه،
گوهرشاد خانم، التماس مرخصی نموده، مرخص شدند.

[آنان] با نقاره و علم به دامغان رسیدند. شنیدند، میررضی
الدین پسر امیرعزالدین املاک ایشان را تصرف نمود. به
پلور [پرور] ورود نمودند، املاک را متصرف شدند.

مطالبه‌ی اجرت‌المثل هفت سال و چهار ماه را از میررضی
الدین کردند. لشکر برداشته بر سر میررضی‌الدین رفتند.

میررضی‌الدین لشکر خود را جمع نمود. جنگ شد. از جانبین
چند نفر کشته شدند. این خبر به میرمحمد خان میربزرگی
(مرعشی) رسید. خود برخاسته، واسطه گردید و نزاع ایشان
را کوتاه نمود. اجاره‌ی چند ساله را گرفت، به سیدتاج‌الدین داد.
گویند، املاک چند از میررضی‌الدین گرفت، به حساب
اجاره‌ی سیدتاج‌الدین داد. با یکدیگر صلح کردند و به
منازل خود مراجعت نمودند.

پسر دوم از پسران امیرسید عزالدین حسن، که امارت
هزارجریب را داشت، سیدکمال الدین حسین است.

سیدکمال الدین حسین سرسلسله‌ی نسب سادات رفیعی نجف است.^۱ او تا زمان مرحوم، شاه اسماعیل صفوی امارت و ریاست و سیادت هزار جریب را داشت.

در تاریخ گنج دانش در باب تاریخ مازندران می‌نویسد: و در سال نهصد و نه شاه اسماعیل صفوی از رستمدار حرکت کرده، قلعه‌ی گلخندان را فتح کرد و به قلعه‌ی فیروزکوه رفت. بعد از محاصره‌ی طولانی آن قلعه را فتح نمود. امیرکمال الدین حسین پسر امیرعزالدین پسر میرعمادالدین از هزارجریب آمد خدمت شاه اسماعیل صفوی، قلاع چالویان و فیروزکوه را فتح کرد. قلاع چالویان همان قلاع سوادکوه و اطراف

۱- سادات رفیعی: اول کسی که متصدی ریاست و تولیت و مباشرت آستان قدس علوی^(ع) شد، سید رضا بن سید محمد است، لذا او را سرسلسله نسب سادات رفیعی نجف قرار می‌دهیم. نسبت سید رضا معروف به کلیددار نجف به میرعمادالدین هزارجریبی مازندرانی چنین است: سیدرضا بن سید محمد بن سیدحسین بن محمدرقیع الدین بن امیر سیدکمال الدین حسین بن امیر سید عزالدین حسن بن میرعمادالدین.

از آنجایی که امیرکمال الدین حسین از امراء شاه اسمعیل یا شاه طهماسب صفوی، متصدی تولیت آستان مقدس علوی^(ع) شده باشد. بعد از او یا اولاد او انتزاع شده باشد تا آنکه سید رضا از دولت عثمانی متصدی شد، کلیددار گردید.

در تاریخ نجف، کلیدداری سیدرضا را نیابت از شیخ[محمد] پسر کاشف‌الغطاء نوشته، می‌نویسد، درسال یکهزار و یکصد و هشت هجری سید رضا رفیعی به نیابت از شیخ محمدبن کاشف الغطاءکلید دار نجف شد. مولف

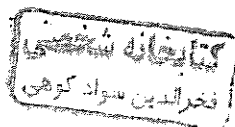
۲- امیرکمال الدین حسین فرزند سید رضی الدین، فرزند امیرعزالدین، فرزند میرعماد، پادشاهی سیاستمدار اما جاه‌طلب و بی‌رحم بود. عاقبت به دلیل روی گرداندن از شاه اسماعیل، کشته شد.

فیروزکوه است، که اولاد افراسیاب چلاوی بعد از کشته شدن افراسیاب و سلطنت میرقوام الدین از مازندران هجرت کردند به (فیروزکوه). روضة الصفا [به] وقایع نهصد و نه در فیروزکوه اشاره می‌کند و نیز روضة الصفا در وقایع سال نهصد و شانزده هجری می‌نویسد: حکام مازندران به جهت تهنیت فتح مرو در قشلاق قم، خدمت شاه اسماعیل رسیدند. نصف ولایت مازندران به میرعبدالکریم مرعشی از اولاد میر بزرگ و نصف دیگر به آقا محمد روزافزون مرحمت شد. در کتاب آثار شیعة الامامیه^۱ ذکر است، سال نهصد و شانزده حکام مازندران مقاطعه نمودند، مالیات مازندران را به سی هزار تومان و در سال نهصد و بیست و سه حکام مازندران با هدایا و نقائس زیاد خدمت شاه اسماعیل رسیدند. (اسامی حکام مازندران را نمی‌نویسد). در تاریخ صفوة الاحباء است در سال نهصد و بیست هجری به جهت تمشیت امور مازندران درمیش خان و زینلخان از طرف شاه اسماعیل صفوی مأمور مازندران شدند. حکام هزارجریب و ولات سایر بلاد و دیار مازندران مانند امیرکمال الدین حسین پسر امیرعزالدین حسن هزار جریبی و سید فخرالدین کیوسری و ملک کاوس و ملک بهمن رستم‌داری به آستان علیه انیس البهیه‌ی درمیش خان شتافته، پیشکش‌های موفور و تبرکات غیرمحصور کشیدند و اظهار چاکری و

فرمان برداری کرده، در ملازمت موکب توجه اردوی همایون گشته در چاله سیاه که از حدود اصفهان است، به پایهی سریر ظفرنشان رسیدند. حکام مازندران و رستمدار با پیشکش‌ها و اموال فراوان به شرف پای بوس نواب کامیاب فلک جناب رسانیدند و می‌نویسد، درمیش خان و زینلخان و سید عبدالکریم خان ساری [ساروی] و امیرکمال‌الدین حسین هزارجریبی و سید فخرالدین کیوسری [کیاسری] و ملک کاوس و ملک بهمن رستم‌داری با سید احمد کارکیا لاهیجانی مأمور تأدیب و گوشمال امیردوباج بن امیرحسام الدین در فومن رشت گردیدند. بعد از توجه بدان صوب و در ضل امر دوباج در نخجوان به موکب همایون پیوستند. در باب قرار مهمات ولات و حکام مازندران و هزارجریب و رستمدار نواب درگاه فلک اقتدار گفت و شنید بسیار کردند. آخر الامر به وساطت جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بیک بر این موجب مقرر شد، که تمام بلاد مازندران منقسم به شش دانگ شود. چهار دانگ متعلق به امیر نظام الدین سید عبدالکریم ساری [ساروی] باشد و دو دانگ مفوض به آقا محمد روزافزون به شرط آن‌که مشارالیهما هر ساله مبلغ هفت هزار تومان تبریز به دیوان اعلی جواب گویند و سهم امیر کمال‌الدین سیدحسین هزارجریبی، هزار تومان تبریز مقطع پیوست و براین قضیه سید فخرالدین کیوسری و رستم‌داریان و ملک کاوس و ملک بهمن باشند، نیز بر مبلغ معین قرار گرفت و در

جلد هشتم روضة الصفا در وقایع سال نهصد و بیست و پنج هجری می نویسد: [خبر] عصیان امیر دوباج حاکم گیلان رشت رسید. درمیش خان و زینلخان مأمور شدند، که به اتفاق سرداران رستمدرار و مازندران به مدافعت دوباج بپردازند. امیر دوباج از این خبر مستحضر آمد، به کارکیا سلطان احمد متوسل شد.

در این سال قشلاق تبریز واقع گردید. از حکام مازندران خبر طغیان رسید. آقا محمد روزافزون با میرعبدالکریم بن میرعبدالله، بنای مخالفت با دولت ایران نهادند. درمیش خان به حکم پادشاه به مازندران رفت. قلعه کلیسی که به تصرف آقا محمد روزافزون بود، بعد از محاصره بسیار بگرفت و آقا محمد در قلعه ای اولاہ بود. وسایل برانگیخت ملتزم رکاب درمیش خان گردید. میرعبدالکریم موافقت کرد، آقا محمد از مراجعت مازندران ممنوع، میرعبدالکریم با صاحب اختیاری اغلب مازندران به ساری آمد. بین تاریخ روضة الصفا و تاریخ صفوة الأحياء مناقات نیست. شاید امیردوباج دو دفعه به ساری آمد. نهصد و بیست عصیان کرده باشد و درمیش خان نیز دو مرتبه مأمور تمشیت مازندران شده باشد.



توضیحات لازمه در نسب نامه های سادات میرعمادی

کسانی که کتب رجال و انساب را دیده باشند، اگر در نسب نامه یا کتاب انساب سقطی یا اسقاطی مشاهده کنند، حمل به عیب و فساد نخواهند نمود.

علماء، رجال و انساب غرضشان نسبت دادن شخص است، به عائله یا عشیره یا به شخص معین غالباً اواسط را ساقط می نمایند یا آنکه تبدیل نسخ باعث می گردد، از نساخین سهو القلم شده، حرفی یا کلمه ای زیاد می شود و یا ناقص می گردد. بسا هست لقب به اندازه ای شهرت پیدا می کند که اسم متروک می گردد. مانند سید عمادالدین یا سید رضی الدین پسر سید عزالدین حسن متجاوز از ده نسب نامه از شعب سادات میرعمادالدین تحصیل نمودم، که تاریخ هریک از دویست سال الی سیصد سال متجاوز بوده، نشد در یک نسب نامه زیاده و نقصان نباشد. سادات رفیعی نجف که در عصر حاضر از اشراف سادات عراقند، حرم و صحن و خزائن و متعلقات آستان قدس علوی در ید ایشان است، در نسب نامه ایشان زیاده و نقصان است. شک و شبهه نیست، که سادات رفیعی از احفاد میرعمادالدین می باشند و سر سلسله ایشان سید محمد رفیع الدین بن سید کمال الدین حسین بن سید عزالدین حسن بن میرعمادالدین محمود است.

تاريخ سيد عبدالمجيد ميقانى در احوال ميرعمادالدين محل اعتماد است. از ميرعماد الدين تا ابراهيم المرتضى بن الامام موسى الكاظم اضبط و اتقن است.

از نسب نامه ها، تاريخ صفوة الأحبا تأليف سيدمحمد على مازندرانى، خوب است، لكن نسبت به ميرعمادالدين و اجداد و اولاد و احفاء او زياد مختصر است. غلط و سقط و اسقاط در نسب نامه‌ى سادات رفيعى نجف اين است، هشتمين جد ميرعمادالدين سقط شده است، كه شمس الدين حسين بن سيدبرهان الدين محمد باشد و در نسب‌نامه‌ى سادات دودانگه و تاريخ ميقانى شمس الدين حسين بن سيد برهان الدين محمد، ذكر است و يازدهمين جد ميرعمادالدين محمد بن على بن ابوعلی القاسم است.

دركلييه‌ى نسب‌نامه‌ها و اين شدقم در تحفة الأزهار محمد بن سيد وجيه الدين على را ذكر مى‌کنند.

در نسب‌نامه‌ى سادات رفيعى ميرعماد بن حمود بن سيدعزالدين حسن و اين مسلما غلط است. ميرعمادالدين بن سيدعزالدين حسن است و اسمش محمود. اين تحريف «الدين» است لام و دال ساقط شد، «الدين» را ابن نمودند. از اغلاط مسلم كلمه‌ى حمود است، براى آنكه عربى شكسته مستحدث است. در زمان و عصر ميرعمادالدين عربى شكسته نبود. بر فرض كه عربى شكسته متداول و معمول بود. در ايران خاصه مازندران كلمات شكسته معمول و متداول نبوده در عراق عرب

محمد را حمود می‌گویند نه ایران و مازندران. سید عمادالدین در هزارجریب متولد گردید نه در عراق عرب که اسم او را حمود بگذارند. اما راجع به نسب نامه‌ی سادات قریه ولیک بن^۱ و غیره که سرسلسله‌ی ایشان میررضی‌الدین است، در یک نسب نامه عوض میررضی‌الدین بن سیدعزالدین حسن چنین نوشته است: سید صادق بن سید عزالدین حسن بن میرعمادالدین.

این ورقه صحیح است. شاید اسم میررضی‌الدین صادق بوده و در بعضی اوراق نوشته است:

میر رضی‌الدین بن میرعمادالدین. این غلط و سقط میرعزالدین است. برای آنکه میرعمادالدین پسری [به نام] میررضی‌الدین نداشته. میررضی‌الدین حقیه و نوه‌ی میر عمادالدین است. چنانچه در تاریخ میقانی، اولاد میرعمادالدین را ذکر نموده، میررضی‌الدین نداشته.

در اوراق متعدده نوشته است، علی بن قاسم بن سید قاسم النقیب. در بعضی دو محمد ذکر است در بعضی محمد و محمود. ورقه اول صحیح است که علی بن قاسم بن محمد بن سید قاسم النقیب باشد. بقیه غلط و کتب انساب اتفاق دارند به علی بن قاسم بن محمد بن قاسم النقیب. در بعضی اوراق موسی بن ابی سبحة در بعضی ابراهیم بن مرتضی، در بعضی ابراهیم بی‌عسکری. این ابن‌ها زیاد و غلط است.

۱- ولیک بن: علی است واقع در بناقت هزارجریب.

خاتمه

خوانندگان محترم خواهند تصدیق فرمود، کسی که او و عائله او در یک قسمت کوهستان شرقی جنوب مازندران در یک قریه، امارت و ریاست نمود، تاریخ مدون نداشته، چه زحمت را مورخ و مؤلف باید متحمل شود، تا آنکه تاریخ او و اجداد و عائله‌ی او را تحصیل نماید و از هر کتاب تاریخی کلمات و جملات را اخذ کند و جمع نماید، تا تاریخ را محبوب و مرتب و منظم سازد. مؤلف علاوه بر جمع و ترتیب و تنظیم به جهت تحصیل بعضی کتاب که به چاپ نرسید و نسخه خطی آن نادرالوجود و کمیاب است، چه اندازه متحمل زحمت و مشقت گردید. تا تحقیق نمود. امید است، که مقبول گردد و از لغزش‌ها عفو دارند. [منظور، مؤلف است]

تمت هذه فی عشر آخر من شهر شعبان المعظم من سنة ستین و ثلاث
مأه من الف الثانی من الهجرة النبویة. (ص)

كتب موجود، در زمان تأليف شجرة الأمجاد فى تاريخ ميرعماد
كه مدارك تاريخ آبا و اجداد و اولاد و احفاء ميرعمادالدين
هزارجربى مازندراني است.

نام كتاب	مؤلف	چاپ / خط
١- تاريخ سلطاني	سيدحسن استرآبادى	خط /
٢- مطلع السعدين	عبدالرزاق سمرقندى	
٣- گنج دانش	ميرزا تقى خان حكيم	طهران /
٤- منتخب التواريخ	حاجى ملا محمد خراسانى	طهران /
٥- منهج المقال	ميرزا محمد استرآبادى	خط /
٦- تعليقه	آقا باقر بهبهانى	خط /
٧- ج ١ و ٢ بحار	علامه مجلسى	طهران /
٨- تحفة العنبرية	سيدحسن العرافى النخعى	خط /
٩- عمدة الطالب	سيداحمد بن المهنا الحسين	طهران و بمبئى /
١٠- رياض الأنساب	خان صاحب ملك الكتاب	بمبئى /
١١- سبيكة الذهب	سيد محمد بن مغيه الحسن	خط /
١٢- تحفة الأزهار	سيدضامن بن شدم	خط /
١٣- سبائك الذهب	الشيخ محمد امين البغدادى	خط /
١٤- انساب مشجر	الشيخ مهدى الفترنى	خط /
١٥- كتاب النسب	ابى نصر بخارى	خط /
١٦- غاية الاختصار النسب	ابن زهره الحلبي	بغداد /
١٧- تاريخ ميرعماد و عائله سمنان	سيدعبدالمجيد ميقانى	خط /

- ١٨- صفوة الأحبا سيد محمد على مازندرانى / خط
- ١٩- حبيب السير مير آخوند بن خاورشاه طهران /
- ٢٠- عصر المأمون احمد رفاعى مصر /
- ٢١- مرصد الاطلاع ياقوت حموى طهران /
- ٢٢- معجم البلدان ياقوت حموى بيروت /
- ٢٣- روح ريحان ملا محمد باقر طهرانى طهران /
- ٢٤- مقاتل الطالبين ابو الفرج اصفهانى طهران /
- ٢٥- عيون الأخبار صدوق عليه الرحمه طهران /
- ٢٦- وفيات الأعيان ابن خلكان طهران /
- ٢٧- تاريخ مازندران مير ظهير الدين مرعشى / خط
- ٢٨- التدوين فى جبال الشروين محمد حسن خان طهران /
- ٢٩- ذيل روضة الصفا رضا قلي خان هدايت طهران /
- ٣٠- مطلع الشمس محمد حسن خان صنيع الدوله طهران /
- ٣١- منتظم ناصرى محمد حسن خان صنيع الدوله طهران /
- ٣٢- آثار شيعة الامامية عبدالعزيز جواهر كلام طهران /
- ٣٣- مجالس المومنين قاضى نور الله شوشترى مرعشى طهران /
- ٣٤- منتهى المقال بو على الرجائى طهران /
- ٣٥- بصائر الدرجات بو على الرجائى طهران /

برخی از کتابهای منتشر شده انتشارات شلفین:

- ۱- افسانه‌های مردم مازندران اسدالله عمادی
- ۲- فرهنگ و آداب و رسوم مردم سوادکوه فریده یوسفی
- ۳- پیشینه‌ی عبدالملکی‌ها در مازندران و کردستان حسن سلیمی عبدالملکی
- ۴- ماه‌نا، زن‌جان (شعر مازندرانی) احمد غفاری
- ۵- نابغه‌ای از تبرستان حسین طوسی
- ۶- از وارث تا نوشته (نقد و بررسی ۸۰ سال داستان نویسی در مازندران و گلستان) مهدی‌پور- اعتماد زاده
- ۷- مقالات همایش بین‌المللی دریای خزر دانشگاه مازندران
- ۸- تاریخ آموزش و پرورش منطقه چهاردانگه شریعت‌نژاد/ خلیلی
- ۹- مجموعه مقالات همایش نیما شناسی (۳جلد) دانشگاه مازندران
- ۱۰- ایزده (ایزدشهر) اباصلت بینایی
- ۱۱- دیار دیو سپید میرصفی اندیکلایی
- ۱۲- ساری در نهضت مشروطه حسین اسلامی
- ۱۳- جایگاه سیاسی، اجتماعی مردم مازندران فریده یوسفی
- ۱۴- فروردین (دفتر دوم) اعتمادزاده و گروه مؤلفان
- ۱۵- اینترنت و دندان‌پزشکان دکتر معادی- مژگان مهدوی
- ۱۶- کنارنگ کلام سهیل سعادت‌نیا



- ۱۷- ما هم آدمیم حسین اعتمادزاده
- ۱۸- تفسیر عرفی قرارداد رضا اصغری
- ۱۹- پنج باب منظوم کلیله و دمنه مرضیه صادقی
- ۲۰- پنج رنج کیانوش یداللهوند
- ۲۱- صید شده رقیه امیرحسینی
- ۲۲- رفتنت را باور نکردم ستاره جنت رستمی
- ۲۳- باورم کن نسرین زینتی
- ۲۴- کنار من سمیه محسن پور
- ۲۵- هنر عکاسی ترجمه: اسفندیار هاشمی
- ۲۶- بودجه و بودجه ریزی داود کیا کجوری
- ۲۷- مجموعه سؤالات آزمون معماری هاجر جمالی
- ۲۸- انگلیسی و ریاضیات (کارشناسی ارشد مکانیک) جلال کاظم نژاد
- ۲۹- مکانیک سیالات (کارشناسی ارشد مکانیک) نیما شکری
- ۳۰- مکانیک جامدات (کارشناسی ارشد مکانیک) جمال ارغوانی هادی
- ۳۱- دینامیک (کارشناسی ارشد مکانیک) نیما شکری
- ۳۲- از اینجا شروع شویم عباس حسن پور
- ۳۳- علل افت تحصیلی معصومه رازقی
- ۳۴- تشریح و فیزیولوژی طیور عباس بزرگ نیا
- ۳۵- او همان فرشته است کیا باغستانی
- ۳۶- رد پا شمس الضحی بریمانی
- ۳۷- مترسک و دزد کدو تنبل فلکنان سرخاب